

نبرد خلق

کارگران همه کشورها
متحد شوید

آغاز سال ۱۹۹۹ میلادی را
تبریک می گوئیم

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

NABARD - E - KHALGH No 163 .22 December 1998

شماره ۱۶۳ دوره چهارم سال پانزدهم - اول دی ۱۳۷۷

\$ 1 , 2 DM , 7 F r

آمریکا و کانادا ۱ دلار، آلمان ۲ مارک، فرانسه ۷ فرانک

یادداشت سیاسی

بیانیه ملی

این بیانیه از طریق رأی گیری مکتوب به
تصویب شورای ملی مقاومت ایران رسیده
است.

این بیانیه را تا کنون دهها سازمان، انجمن و نیز
هزاران تن از ایرانیان امضاء کرده و امضاء کردن
آن همچنان ادامه دارد.

صفحه ۳

حرفهای سید علی خامنه ای در روز ۲۳ آذر که در آن وی با به هم بافتن مشتاقانه حرفهای پوچ و ادعای مسخره برای ولایت ننگینش موقعیتی قائل شد که گویی این موقعیت «استکبار جهانی» را واداشته که به توطئه علیه «ام القراء» اسلام بپردازند، تنها خاصیتی که برای خامنه ای داشته. ضعف و ناتوانی او و ولایتش را آشکار نمود. خامنه ای با اشاره به ترورهایی که مزدورانش در ماه گذشته به دستور او به آن دست زده اند گفت: «دشمن برای این که این اقتدار را بشکند، می خواهد تلقین کند: عجز این نظام را، عجز دولت را. عجز مسئولین امنیتی و قضایی را، می خواهد تلقین کند، چطور می کند، از یک طرف با واسطه یا بی واسطه جنایت را مرتکب می شود، از یک طرف انگشت اتهام را به خود نظام متوجه می کند.» خامنه ای در شرایطی این حرفها را می زند که تاکتیک وی برای ایجاد رعب و وحشت شکست خورده و اکنون مجبور است دست از پا درازتر. تاکتیک فرار به جلو را اتخاذ کند. خامنه ای از دورانی که در کرسی «ولی فقیه» نظام تکیه زده، نشان داده که سیاستمداری ضعیف و متزلزل است و در موارد متعدد بر خلاف خمینی به جای برخورد با مسائل به طور مستقیم، در صدد است تا چالشهای حکومتش را با اتخاذ تاکتیکهایی که خود ناتوان از ادامه آن است.

آنچه خامنه ای در مورد عجز نظام، دولت و مسئولین امنیتی و قضایی می گوید، عجز آنان در کشف عاملان و آمران اصلی این جنایتها نیست، چرا که خودشان می دانند که چه کرده اند. حقیقت موضوع، عجز ولی فقیه نظام در برخورد با بحرانی است که این نظام ننگین و پیوسیده را فرا گرفته است. طی یک سال و نیم گذشته هر گاه که خامنه ای در مقابله با بحرانیها، تاکتیکی اتخاذ کرده، گرچه در گام اول به نظر می رسید که او از این بحران بیروز بیرون آمده. اما دیری نپائیده که شکست تاکتیک او، عجز و ناتوانی او و نظامش را برملا کرده است. برخورد او با آقای منتظری و طرفدارانش، تلاشی که برای قبضه مجلس خبرگان نمود و موارد دیگر نشان داده که قبای ولی فقیه نظام برای خامنه ای بسیار گشاد است. خامنه ای به خوبی از موقعیت بحرانی ولایتش و روند رو به ضعف این نظام به خوبی آگاه است. او به خوبی می داند که پس از ۲ خرداد سال قبل نظام ولایت فقیه در شرایطی قرار گرفته که بازگشت به شرایط قبلی برایش غیر ممکن است، ولی وی قادر نیست به مثابه «ولی» این نظام تاکتیکی مناسب اتخاذ کند. او نمی تواند در این شرایط بحرانی، یک چالش بزرگ خارجی ایجاد کند و هرگز قادر نیست اقدام به یک تصفیه اساسی در بالای حکومت (آن گونه که خمینی با متوسل شدن به ماجرای سلمان رشدی، منتظری را حذف نمود)، دست بزند.

بقیه در صفحه ۲

جامعه مدنی خاتمی

صفحه ۲

دیدگاهها

بررسی دو کارنامه

تنها مشکل امپریالیسم

خاتمی مسلمان افراط گراست

کره سوسیالیستی و پنجاهمین سالگرد انقلاب

در صفحه های ۱۲، ۱۳ و ۱۴

مجمع عمومی ملل متحد بار دیگر رژیم ایران را محکوم نمود

صفحه ۱۶

نسل بعد از خمینی

صفحه ۴

یادداشتهای پراکنده

صفحه ۵

در سوگ حمید مصدق

صفحه ۷

دادگاه پینوشه

صفحه ۸

زنان در چین

صفحه ۱۰

۱۹ بهمن حماسه سياهکل

در گرامیداشت بیست و هشتمین

سالگرد بنیان گذاری

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

سخنرانی: مهدی سامع

اجرای ترانه - سرودهای خاطره انگیز توسط گروه

ارس - واحد موسیقی کارگاه هنر ایران

زمان: ۱۳ فوریه ۱۹۹۹ - شنبه ۲۴ بهمن ۱۳۷۷

مکان: آلمان، کلن

Alte Feuerwache

Melchior Str.3

اطلاعیه

آقای مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت ایران، قتل نویسنده ایرانی محمدجعفر پوینده را در ادامه موج ترورهای اخیر توسط رژیم ضد بشری خمینی را به عنوان یک جنایت تروریستی و وحشیانه دیگر قویا محکوم کرد و افزود: «وقایع اخیر یک بار دیگر نشان می دهد که دعای «حکومت قانون» و «جامعه مدنی» خاتمی چیزی جز فریبکاری نیست.

آقای رجوی مراجع و سازمانهای بین المللی مدافع حقوق بشر را به محکوم کردن این جنایات فجیع فرا خواند و خواستار اعزام یک هیات بین المللی به منظور تحقیق پیرامون این جنایات شد. وی هم چنین رسیدگی عاجل شورای امنیت ملل متحد را، پس از ۴۳ بار محکومیت رژیم خمینی در ارگانههای مختلف ملل متحد، ضروری دانست. روز گذشته وزارت ارشاد رژیم آخوندی طی اطلاعیه یی «قتلهای اخیر» را به «ضد انقلاب و فریب خوردگان» نسبت داد که برای «تضعیف نظام و ضربه زدن به جریان حاکمیت» دست به چنین اقداماتی می زند. آقای رجوی اطلاعیه وزارت ارشاد را به دنبال اظهارات مشابه خاتمی (۱۶ آذر) و معاون وزیر کشورش (۱۵ آذر) یک تلاش آشکار از سوی باند خاتمی برای مخفی نگهداشتن هویت واقعی قاتلان توصیف کرد و گفت نسبت دادن این قتلها به خارج از مرزهای ایران هدفی جز به در بردن دیکتاتوری مذهبی و تروریستی حاکم بر ایران از عواقب داخلی و بی المللی این جنایات فجیع ندارد.

طبق گزارشهای رسیده، برخی از قربانیان ترورهای اخیر قبلا توسط «دادستانی انقلاب اسلامی» احضار شده و مورد تهدید قرار گرفته بودند. هم چنین گفته می شود به تازگی ۹ نویسنده دیگر از سوی «دادستانی انقلاب اسلامی» احضار شده اند. احضار شدگان می گویند هیات حاکمه به جنایاتی که تاکنون انجام شده بسنده نخواهد کرد و این «شمعگیری است که کشیده شده و روی سر همه است». این دادستانی نویسندگان را تهدید کرده است مواردی مانند میرعلایی (که با دیلم بر سرش کوبیدند) و زال زاده (که خنجر در قلبش زدند) به خاطر داشته باشند.

دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران

۲۲ آذر ۱۳۷۷ (۱۳ دسامبر ۱۹۹۸)

هرچه گسترده تر باد مبارزه مسلحانه انقلابی برای سرنگونی رژیم خمینی

جامعه مدنی خاتمی

زینت میرهاشمی

گزارش -

تظاهرات در هلند

جعفر پویه

کانون فعالان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - هلند و همچنین تریبونال بین المللی برای محاکمه جمهوری اسلامی به جرم تجاوز به بشریت و سازمان پناهندگی پرایم، هر یک جداگانه به مناسبت پنجاهمین سال صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر و اعتراض به جنایتهای اخیر آدمکشان حکومت آخوندی، دعوت به راهپیمایی اعتراضی از محل دادگاه بین المللی لاهه تا مقابل پارلمان هلند نمودند. این آکسیون که با استقبال جمع کثیری از ایرانیان و سازمانها و نهادهای مدافع حقوق بشر هلندی روبرو شد. حضور تعداد زیادی از نویسندگان و هنرمندان تبعیدی ایران در این تظاهرات و سخنرانی آنان و تلاش در جهت جلب حمایت بین المللی و ارسال هیاتهای تحقیق برای پیگیری قتلتهای اخیر که در ایران انجام گرفته یکی از نقاط برجسته این حرکت بود. فعالان سازمان در هلند با پخش اعلامیه سازمان در حمایت از پناهجویان، به افشای سیاستهای سرکوبگرانه رژیم دست زدند. آقایان نسیم خاکسار، قادر عبدالله، رضا علامه زاده و نمایندگان تشکلهای مستقل نویسندگان ایرانی در خارج از کشور سخنرانان این روز بودند. کامبیز روستا سخنگوی تریبونال بین المللی گفت: «تریبونال یک پروژه موقت است که برای محکومیت جمهوری اسلامی در یک دادگاه بین المللی تدارک شده و برگزاری یک دادگاه بین المللی و محکومیت رژیم جمهوری اسلامی پایان می یابد و اسناد این دادگاه به عنوان یک عدله به مراجع بین المللی مدافع حقوق بشر ارائه خواهد شد.» همچنین او گفت: «شکل گرفتن هر گونه دموکراسی در ایران از نوع راست یا میانه یا چپ ممکن نیست مگر این که جمهوری اسلامی در کلیت آن نفی شده و از میان برداشته شود.» در مقابل پارلمان هلند خانم فرح کریمی نماینده مجلس هلند از حزب سبزهای چپ، ابتدا به عنوان یک ایرانی و به زبان فارسی از اتفاقات اخیر ایران اظهار تأسف کرد و در ادامه در مقام یک نماینده مجلس و به زبان هلندی گفت که در حال حاضر پارلمان هیچ گونه تصمیمی مبنی بر اخراج پناهجویان ایرانی نمی گیرد و عکس العملی روی گزارش جدید وزارت امور خارجه نخواهد داشت. این مراسم که از ساعت یک بعد از ظهر از مقابل دادگاه لاهه شروع شده بود، در ساعت ۵/۵ عصر در مقابل پارلمان هلند پایان یافت.

موج کشتار و سرکوبی که جمهوری اسلامی به راه انداخته و شیوه ای که در این قتلها به کار گرفته شده، چهره این رژیم ضد مردمی را باز هم آشکار نمود. ترور داریوش فروهر و پروانه اسکندری، ربودن مجید شریف، پیروز دوانی، محمد مختاری و محمدجعفر پویانده و سپس به قتل رساندن آنان، نشان دهنده ابعاد بی رحمی سرکردگان این رژیم است. هیچکدام از این افراد خواستار سرنگونی این رژیم نبوده اند، ماکزیم خواست بعضی از این قربانیان، تغییر آرام و مسالمت آمیز نظام ولایت فقیه بود. بعضی از این قربانیان مثل زنده یاد محمد مختاری و محمدجعفر پویانده، اساسا فعالیت فرهنگی می کرده و خواستار آزادی عقیده و بیان بودند. مجید شریف یک پناهنده سیاسی سابق بود که با قبول شرایط وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به ایران بازگشته بود. در طول حیات جمهوری اسلامی، جنایتهای بی شماری صورت گرفته است، بیش از صد هزار تن از ایرانیان توسط این رژیم اعدام شده اند. چند ده هزار زندانی سیاسی پس از قبول آتش بس توسط خمینی، قتل عام شدند، بسیاری از جوانان کشور ما توسط آخوندهای حاکم به جبهه های جنگ فرستاده شدند و قربانی سیاست جنگ افروزانه خمینی شدند. میلیونها زن ایرانی هر روز ستم این رژیم را با گوشه و پوست خود لمس می کنند. جوانان کشور ما در تب و تاب آزادی و محروم بودن از حقوق اولیه مثل ادامه تحصیل، کار، ورزش و تفریح می سوزند و مردم کردستان سالهاست که با سرکوب مداوم روبرو هستند. به نظر می رسد آنچه در یک ماه گذشته از سرکوبگری و ترور آشکار شده: قطره ایست در مقابل اقیانوس سرکوبگری این رژیم. اما این قطره در این زمان که پس از رویداد ۲ خرداد سال قبل بسیاری از گروهها و افراد دل به «حجرت الاسلام محمد خاتمی» بسته اند، ابعاد سرکوبگری نظام ولایت فقیه را به روشنی نشان می دهد و برای کسانی که هنوز فکر می کنند خاتمی را باید از این جنایتهای میرا دانست، جز ننگ چیزی بر جا نخواهد ماند.

تمامی این قتلها، نفرت انگیز و محکوم است و فقدان قربانیان آن جای تأسف دارد. باید بر روی این جنایتهای تأمل شود و کسانی که آب به آسیاب این سرکوبگری می ریزند نباید با فضای تنفر و انزجاری که از جمهوری اسلامی به وجود آمده، خود را پنهان کنند. دولتیهایی که سیاست بده و بستان با این رژیم را ادامه می دهند و برای توجیه این سیاست، از تغییرات مثبت، در دوران «خاتمی» صحبت می کنند، وقتی در مقابل این نقض آشکار حقوق بشر، یک سیاست جدی و مؤثر انتخاب نمی کنند، نه فقط پرنسیپهای خود را قربانی تجارت می کنند، بلکه ضربه های سنگینی به مبارزه و مقاومت مردم ایران می زنند. از این مهمتر سیاستی است که بعضی از گروهها و افراد در مقابل جناحهای رژیم جمهوری اسلامی انتخاب کرده و براساس این سیاست، جناح خاتمی را از این جنایتهای میرا می دانند: ضربه این افراد و گروهها به مبارزه مردم بسیار بیشتر از ضربه ایست که دولتها در مناسبات اقتصادی با رژیم به مبارزه مردم ایران می زنند. «قانونگرایی» و «جامعه مدنی» خاتمی، خود را با این جنایتهای به نحو بیارزی نشان داد. خاتمی به عنوان رئیس جمهوری اسلامی و رئیس «شورای عالی امنیت ملی» رژیم، در این جنایتهای سهیم و مسئول است. محکوم نمودن قتل بی رحمانه داریوش فروهر و پروانه اسکندری از طرف خاتمی و سایر سران رژیم و ایجاد کمیته های «تحقیق» برای بررسی این «جنایتهای» نه

ایران امن نیست

پناهجویان ایرانی در هلند، طی چند سال گذشته با ارائه اسناد معتبر و براساس دلایل و شواهد گوناگون و نیز با توجه به بیش از چهار بار محکومیت رژیم ایران در مجمع ملل متحد (آخرین بار مجمع عمومی ملل متحد بعد از ظهر روز ۹ دسامبر ۹۸، رژیم ایران را به خاطر نقض حقوق بشر محکوم نمود) اعلام کرده اند که رژیم ایران به طور آشکار و سیستماتیک حقوق بشر را نقض می کند و یک نظام استبدادی و مذهبی در ایران حاکم بوده و بنابراین اخراج متقاضیان پناهندگی به ایران برای آنان خطر دستگیری و شکنجه، رفتار غیر انسانی و اعدام را دارد. طی سالهای گذشته، بسیاری از پناهجویان ایرانی که درخواست پناهندگی آنان از طرف وزارت دادگستری هلند رد شده، به ایران برگردانده شده اند. تعدادی از آنان دستگیر و تحت شکنجه قرار گرفته اند. بسیاری از پناهجویان برای آن که تحت شکنجه و رفتار غیر انسانی قرار نگیرند، با دست خود به زندگیشان خاتمه داده اند. اما متأسفانه وزارت دادگستری هلند به این واقعیتها توجه ننموده و همچنان معتقد است که «شرایط ایران ناامن نیست». در حالی که طی ماه گذشته تعداد زیادی از فعالین سیاسی و فرهنگی که خواستار مبارزه مسالمت آمیز و قانونی بوده اند به وسیله عوامل وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به قتل رسیده و یا ربوده شده و پس از چند روز جسد شکنجه شده آنان در گوشه ای پیدا شده است.

قتل فجیع خانم پروانه اسکندری و همسر او آقای داریوش فروهر، ربودن و قتل مجید شریف و پیروز دوانی، ربودن ۲ نویسنده و روشنفکر سرشناس ایرانی به نامهای محمد مختاری و محمد جعفر پویانده و سپس به قتل رساندن آنان نشان می دهد که ایران برای هر کسی که کوچکترین اعتراضی به این نظام غیر انسانی کند، امن نیست. تمامی رسانه های گروهی جهان معتقدند که این قتلها به وسیله عوامل جمهوری اسلامی صورت گرفته است و اکنون جای تردیدی در مورد این که مسئول این جنایتهای رژیم ایران است. باقی نمانده است. از این رو سازمان چریکهای فدایی خلق ایران مصراانه از دولت هلند و وزارت دادگستری این کشور می خواهد که از اعمال فشار بر پناهجویان ایرانی و اخراج آنان خودداری کند و به درخواست پناهندگی آنان پاسخ مثبت دهد.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

۲۴ / آذر / ۱۳۷۷ - ۱۵ / دسامبر / ۱۹۹۸

یادداشت سیاسی

بقیه از صفحه ۱

او بسیار ضعیف تر از آن است که بتواند بر این ضعف و عجز نظام غلبه کند و بنابراین به شیوه های نفرت آور و جنایتکارانه متوسل می شود که به جای تقویت موقعیت او، ضعف و ناتوانی او را بیشتر آشکار می کند. برای هیچ کس تردیدی وجود ندارد که جنایتهای اخیر به دستور خامنه ای و به وسیله مزدورانش در وزارت اطلاعات عملی شده و از آن تمامی سرکردگان رژیم باخبرند. خامنه ای می خواست با این ترورها هم جو رعب و وحشت ایجاد کند و هم در آستانه انتخابات شوراها ی اسلامی جناح رقیبش را در منگنه قرار دهد. اما در عمل اقدام خامنه ای نه فقط جامعه را به سمت سکون، خمودی و بی حرکتی سوق نداد، بلکه هم تضادهای درونی حکومت را تشدید کرد و هم موقعیت خامنه ای در کل نظام را ضعیف تر نمود و در مجموع با تقویت جریان سوم خواست یک تحول اساسی در جامعه را افزایش داد. □

تازگی دارد و نه باید کسی را فریب دهد. اظهار نظرهای سران رژیم طوری است که گویا این قتلها توسط نیروهایی خارج از نظام و خارج از کشور صورت گرفته است. علی خامنه ای، ولی فقیه رژیم که خود مسئول اول این جنایتهاست می گوید: «ایسن قتلتهای چندگانه ای که در طول این یک ماه تقریبا اتفاق افتاده است و مطمئنا اگر تحقیق کنند، دنبال کنند سر نخها را به دست خواهند آورد. یا مستقیم یا غیر مستقیم دست دشمن در کار است.» در گذشته وقتی یک شخصیت سیاسی شناخته شده در خارج از ایران توسط مزدوران رژیم ترور می شد، دولت جمهوری اسلامی در مقابل فشار افکار عمومی جهان، این ترورها را اختلافات درون گروهی، عملی تروریستی و آن را محکوم می کرد. تمامی سران و سرکردگان نظام ولایت فقیه در تمامی جنایتهای این رژیم شریک و مسئول هستند و کسانی که در شرایط کنونی جناح خاتمی را از این جنایتهای میرا می دانند، به تداوم سیاست سرکوب و ترور کمک می کنند. □

بیانیه ملی

این بیانیه از طریق رأی گیری مکتوب به تصویب شورای ملی مقاومت ایران رسیده است.

این بیانیه را تا کنون دهها سازمان، انجمن و نیز هزاران تن از ایرانیان امضاء کرده و امضاء کردن آن همچنان ادامه دارد.

حداقل شرافت اخلاقی و احساس همبستگی با مردم ستمدیده میهن حکم می کند که عمال این رژیم و همدستانشان را به نحوی قاطع تحریم کرد و در انزوای کامل قرار داد. ما مرزبندی قاطع با رژیم ضد بشری ولایت فقیه را عمده ترین معیار برای ارزیابی ادعاهای افراد و گروهها و شناسایی دوست و دشمن تلقی می کنیم.

۳- بنابراین تاکید می کنیم که هر کس حق دارد مخالف شورای ملی مقاومت ایران یا سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقاداتش را آزادانه ابراز کند. اما بهانه کردن این مخالفت برای مخدوش کردن مرزبندی با رژیم یا مشروعیت بخشیدن به یکی از جناحهای درونی آن را خیانت به مصالح ملت می دانیم.

۴- از آن جا که موجودیت و قانون اساسی رژیم آخوندی بر سلب حق حاکمیت ملت مبتنی است و از آن جا که این رژیم با اعدام یکصد و بیست هزار تن از آگاهترین و فداکارترین فرزندان مردم ایران، با شکنجه و قتل عام زندانیان سیاسی، با سرکوب و کشتار اقلیتهای ملی و مذهبی، با جنگ ضد میهنی، با صدور تروریسم و ارتجاع، با برقرار کردن خفقان مطلق و با مجازاتهای وحشیانه بی مانند سنگسار، دریایی از خون بین خود و مردم ستمدیده ایران ایجاد کرده است، دفاع از این رژیم و هر یک از جناحهای آن و برقرار کردن رابطه با آنها، پایمال کردن خون شهیدان و دشمنی با آزادی و حاکمیت مردم ایران است. طرد کامل رژیم ولایت فقیه، مرز متمایز و خط قرمز پیکار آزادی به شمار می رود. عبور از این خط قرمز که حصار حیاتی و مرزبندی ملی ایرانیان در برابر حاکمیت آخوندی است، هر فرد یا جریان سیاسی را، هر چند بیابقه یا داعیه مخالفت با رژیم داشته باشد، از جرگه مخالفان رژیم خارج و به ورطه خیانت می کشاند.

۵- تجمع یا راهپیمایی همراه با حمل شعار و فریاد اعتراضی، پرتاب تخم مرغ و گوجه فرنگی، حضور در گردهمانیها و ابراز مخالفت یا بیان اعتراض با صدای بلند و ... از شیوه های سنتی و بسیار رایج مبارزه مسالمت آمیز در اروپا و آمریکا است. هواداران مقاومت ایران از دیرباز در موارد گوناگون، از همه این شیوه ها برای اعتراض به حضور افراد وابسته به رژیم یا ابراز مخالفت با آنها استفاده کرده اند و از جمله سالها پیش، شیخ محمد خاتمی وزیر ارشاد رژیم را در سفرش به آلمان به همین گونه مورد «استقبال» قرار دادند. کاربرد این شیوه ها را در مورد همدستان رژیم، شیوه «چماقداری» خواندن، اگر از جهل مرکب سرچشمه نگرفته باشد، فقط می تواند حاکی از تلاش برای مخدوش کردن مرزبندی با رژیم باشد. از این رو افشای این شگردهای موزیانه را - که در پوشش تمرین دموکراسی، راهگشای تمرین خورشرقی برای رژیمند - وظیفه خود می دانیم. □

علمدار این بسیج بیشمارانه شده اند تا پیشگامان فداکار مبارزه با مرتجعان و چماقداران را «دوقلوهای مشابه و موازی آنها» بنامند. اما این سفسطه شیادانه را - که در اصل از آن آخوند خاتمی و شرکا است - در صورتی می توان جا انداخت که بتوان به موازات آن، نظام مبتنی بر «اراده برتر ولایت فقیه» و «منتسب به وحی» را هم با «خدمتگزارانی» مانند لاجوردی، «جامعه مدنی» قلمداد کرد!

در این میان تکلیف کارگزاران و همدستان رژیم، که از مدتها پیش زره «البته خمیسنی» به تن کرده اند تا به جنگ جنیش مقاومت بروند، کاملاً روشن است. آنها به وظیفه بی که به عهده گرفته اند عمل می کنند. اما آن عده از فضلا و مدرسین حوزه دموکراسی، که از روی خودنمایی یا برای اظهار فضل حاضرند با آنها هم صدا شوند تا نقش «ناصحین» بسیجی را بازی کنند و به دیگران درس ادب و اخلاق یا عبرت آموزی از تاریخ بدهند، بهتر است اول مراقب جلو پای خودشان باشند تا در چاهی که رژیم برای «تبدیل معاند به منتقد» برایشان کنده است، نیفتند. در ضمن پرسیدنی است که چرا این مدعیان دفاع از آزادی و دموکراسی همه حساسیت خود را در مورد «خطر» مجاهدین و شورای ملی مقاومت بروز می دهند و در قبال ترفندهای تروریستی و جاسوسی رژیم در داخل و خارج کشور که به طور روزمره ادامه دارد، وظیفه خود را در امر به معروف و نهی از منکر محام فراموش می کنند؟

ما امضاء کنندگان زیر اعلام می کنیم:

۱- رژیم ضد بشری ولایت فقیه را، که غاصب حقوق مردم ایران است، در تمامیتش با شعار «مرگ بر خامنه ای - مرگ بر رفسنجانی - مرگ بر خاتمی» نفی می کنیم و برای هیچ یک از جناحهای ذره بی مشروعیت قائل نیستیم. از این رو افشای مانورهای فریبکارانه جناحی را که پشتگرم به حمایت خارجی است و هدفی جز تداوم سلطه نکبت بار حکومت آخوندی ندارد، وظیفه روزمره همه ایرانیان شریف می دانیم.

۲- نمی توان رژیم را ضد بشر، غاصب حقوق مردم و بنابراین نامشروع دانست و با آن به جنگ برخاست و در عین حال مبلغان و کارگزارانش را به عنوان «دگراندیش» دارای مصونیت دانست و برای آنها حقوقی برابر حقوق مبارزان راه آزادی قائل شد. بعد از جنگ جهانی دوم، اغلب کشورهای جهان نازیسم و فاشیسم را مرامهایی ضد بشر شناختند و در قوانین خود هرگونه تبلیغ و ترویج آنها را جرم و مستوجب کیفر اعلام کردند. و تاکنون کسی به خود اجازه نداده است این «ممنوعیت عقیده و بیان» و نحوه برخورد با فاشیستها را به عنوان نقض حقوق «دگراندیشان» مورد سؤال یا انتقاد قرار دهد. استبداد مذهبی حاکم بر ایران هم، از نظر ماهیت جنایتاش در مورد مردم ایران، دست کمی از آن مرامهای ضد بشر نداشته است. سنت مبارزات آزادیخواهانه ایرانیان و نیز

هم چنان که اغلب هم میهنان خارج کشور می دانند، از هنگامی که خاتمی با این وعده بر سر کار آمده که «معاند نظام را به منتقد و منتقد را به موافق» تبدیل کند، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و وزارت اطلاعات رژیم، که ماموریت پیش بردن و به ثمر رساندن این وعده را در خارج کشور به عهده دارند، طرحهای گسترده تر و پیچیده تری را تهیه کرده و به مرحله عمل گذاشته اند. این طرحها، که تاکنون چند و چون تعدادی از آنها از سوی کمیسیون امنیت و ضد تروریسم شورای ملی مقاومت به تفصیل افشا شده است، در درجه اول بی اعتبار کردن جنبش مقاومت را از طریق لجن پراکنی و جنجال آفرینی مد نظر دارند، چرا که این جنبش مخالف سازش ناپذیر استبداد مذهبی است و با افشای توطئه های موزیانه و شگردهای عوام فریبانه آخوندی، همه هم میهنان را به ایستادگی قاطع در برابر غاصبان حقوق ملت و پیوستن به مبارزه برای سرنگونی کامل رژیم ضد بشری فرا می خواند. اما از آن جا که بلندگوهای شناخته شده دستگاه تبلیغات آخوندی در خارج کشور دیگر ذره بی اعتبار در میان ایرانیان ندارند، ایجاد جبهه های فرعی مقابله با جنبش مقاومت، از جمله از طریق نفوذ در محافل رنگارنگ موسوم به «پوزسیون» و برانگیختن آنها به لجن پراکنی، علیه مقاومت را وجهه همت خود قرار داده اند. رژیم سرکوبگری که تاکنون بیش از چهل بار، به جرم نقض آشکار حقوق بشر، از سوی مجامع بین المللی محکوم شده، سالها می کوشید تا اتهام نقض حقوق بشر را به سوی جنبش مقاومت برگرداند و همه به یاد دارند که بلندگوهای تبلیغاتی هر روز تکرار می کردند که مجاهدین دهها زندان و صدها شکنجه گر دارند؛ یا به هنگام جنگ کویت، کردها را وسط جاده ها می خوابانده و با تانک از رویشان رد می شده اند؛ یا برای کشتار مردم بی گناه در حرم امام رضا بمب گذاشته اند؛ یا برای «بدنام» کردن رژیم، کشیشان مسیحی را به قتل رسانده اند و ...

حالا عمه رژیم و تحریک شدگانشان در نهایت بی شرمی جنبش مقاومت را به ترور و چماقداری متهم می کنند. ایراد می گیرند که مجاهدین چرا مرکز دژخیمان «دادگاه انقلاب اسلامی» را در هم کوبیده اند یا به ستاد پاسداران خمپاره شلیک کرده اند یا جلاذ منفور اوین را کیفر داده اند، هواداران مقاومت چرا به وزیر ارشاد رژیم تخم مرغ زده اند یا فلان گروهانگیر را در صحن یونسکو افشا کرده اند، یا به فلان همکار رژیم، در جلسه سخنرانیش اعتراض کرده اند و ...

این حملات رذیلتانه به جنبش مقاومت آشکارا از سوی رژیم و رسانه هایش مورد استناد و استقبال قرار می گیرند. شگفتا که متحدان حزب چماقداران در «جبهه ضد استکباری» - همکاران ارگانهای سرکوب و جاسوسی و نویسندگان اصل ولایت فقیه، اکنون

حقوق کارگران و هزینه های آنان

رئیس هیأت مدیره کانون عالی شوراهای اسلامی کار کشور گفت. حقوق کارگران فقط ۴۰ درصد از هزینه های زندگی آنان را تأمین میکند.
خبرگزاری رژیم ۳ آذر/۷۷

بحران بی سابقه کارگری

گفته می شود اعتصاب و تعطیل شدن برخی از صنایع و واحدهای تولیدی در مازندران طی چند ماه اخیر این استان را با یک بحران بی سابقه کارگری مواجه ساخته است. براساس شواهد موجود در حال حاضر چند واحد تولیدی از جمله شرکت ذغال سنگ البرز مرکزی، چیت سازی بهشهر، نساجی شماره ۲ قائمشهر، کونی بافی قائمشهر، لینتر پاک بهشهر و جین مد آمل به دلیل عدم نقدینگی و مشکلات مالی یا مدیریتی تعطیل یا نیمه تعطیل شده و کارگران آنها به طور متناوب در اعتصاب به سر می برند.
روزنامه اخبار ۴ آذر/۷۷

۵۰۰ هزار کارگر ایرانی در معرض

خطر بیکاری

روزنامه انگلیسی زبان ایران نیوز چاپ تهران در شماره ۲۲ اول آذر خود به نقل از رهبران یکی از سازمانهای کارگری استان تهران نوشت حدود ۵۰۰ هزار نفر از کارگران این استان با خطر بیکاری روبرو هستند.
رادیو فرانسه ۳ آذر/۱۳۷۷

بالاترین آمار خودکشی در ایران

معاون امور فرهنگی و پیشگیری سازمان بهزیستی اعلام کرد نرخ خودکشی در ایران به طور متوسط ۲۵ تا ۳۰ درصد است. این آمار بالاترین حد بحران خودکشی در جهان است. زیرا متوسط آمار خودکشی در جهان حدود ۱۱ تا ۱۲ درصد است.
روزنامه آریا ۱۸ آذر/۱۳۷۷

تورر یک زندانی سیاسی آزاد شده

در پاکستان

بنا به گزارشات رسیده، روز پنجشنبه ۵ آذر (۲۶ نوامبر) یک زندانی سیاسی سابق، به نام رضا پیرزادی، در پاکستان توسط عوامل تروریست رژیم ملایان به قتل رسید. پیرزادی، ۴۵ ساله، یک استوار سابق بود که دو سال پیش از زندان ایرانشهر (جنوب شرقی ایران) آزاد شد.

پنجشنبه گذشته، حوالی غروب، ۶ تروریست صدراتی رژیم پیرزادی را از خانه اش در شهر پنج گور پاکستان رسوده و با مسلسل به قتل رساندند. آنگاه جنازه او را به خانه اش بازگردانده و در آنجا رها کردند.

مقاومت ایران خواستار محکومیت اقدامات تروریستی آخوندهای جنایتکار از سوی مجامع و سازمانهای بین المللی حقوق بشر می باشد، و از دولت پاکستان می خواهد که آمران و عاملان این جنایت فجیع را تعقیب و دستگیر نمایند.

دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران ۹ آذر ۱۳۷۷ (۳۰ نوامبر ۱۹۹۸)

نسل بعد از خمینی

نویسنده: ایلمین سیولینو
تاریخ: اول نوامبر ۹۸
منبع: مجله نیویورک تایمز

مترجم: لیلا
توضیح نبردخلق: مجله نیویورک تایمز به مناسبت فرا رسیدن قیام بهمن ۵۷، طی مقاله ای به برخورد جوانان با حکومت آخوندی پرداخته و نظر تنی چند از آنان را چاپ کرده است. نبردخلق این بخش از این مقاله را با حذف قسمتهایی از آن چاپ می کند.
جعفر آزادی، ۲۸ ساله، خواننده

صباحا راننده تاکسی در تبریز، بعد از ظهرها مکانیک ماشین و شبها شغلی که او بیشتر از هر چیزی دوست دارد، خوانندگی، او تقلید صدای داربوش، خواننده معروف ایرانی را که در لوس آنجلس زندگی می کند و قهرمان زندگی به حساب می آید، می کند. در ایران، که بسیاری از ترانه های معروف و محبوب ممنوع است شغل خوانندگی یک شغل پر ریسک و خطرناکی است. البته همیشه خوبست که با خودت یک کمی پول نقد داشته باشی تا حق افراد کمیته را بدهی. اگر هم به یک جشن عروسی ریختند می تونی بگی کار می کنم که البته آنهم بیشتر مواقع کافی نیست. جعفر می گوید:

«البته من تا به حال خیلی دستگیر شده ام و خیلی وقتها مجبورم کرده اند که کاغذی را امضا کنم و قول دهم که دیگر مرتکب جنایتی مانند آواز خوانی نخواهم شد. معمولا آنها می خواهند من را شلاق بزنند چون من رهبر گروه ام هستم اما یکی از اعضا ما که سنش بالاتر است یعنی حدود ۴۵ سال، ما معمولا او را می فرستیم که شلاق بخورد. و همیشه امیدواریم که بهش کم شلاق بزنند. آزادی در حالی که در یک بستنی فروشی با پرده های توری در مقابل من نشسته خیلی صمیمانه می گوید که او در خانواده متوسطی زندگی می کند که ماهواره دارند و می توانند کتابهای خارجی مانند سی ان ان و بی بی سی را بگیرند و با این که او نماز نمی خونه ولی از نظر پدرش پسر خوبی به حساب می آید. خصوصا وقتی موافقت کرده که با دختر خاله اش که خانواده برایش انتخاب کرده اند ازدواج کند، و با این که آنها عقد کرده اند ولی تا زمانی که جشن عروسی نگیرند نمی تواند با هم زندگی کنند. آنهم که پولش را ندارند. جعفر می گوید که او سال گذشته فقط به این دلیل رای داد که می خواست روی شناسنامه اش مهر بخوره. او می گوید: «تا به حال خاتمی انتخاب او بوده کاری نکرده، و معتقد است که جوانان در ایران بسیار سر در گم هستند. آنها نه پول دارند و نه سرگرمی.»

لیلا ۲۰ ساله، آرایشگر

در سالن سطح بالایی در تهران کار می کند و با زیبایی محسوس کننده و با موهای بافته بلند و مشکی و اندام ظریفش زیبایی خاصی دارد. اما باید باور کنید که او متعلق به خانواده ای بسیار مذهبی و فقیر است. پدرش فراش مدرسه است و به هیچوجه اجازه نمی دهد که از او حتی در چادرش عکس گرفته شود. لیلا نمی داند چرا انقلاب شده است و یا چرا باید بگوید «مرگ بر آمریکا»، اما می داند که آزادی می خواهد. اما آزادی برای دختری مثل او که عمیقاً مذهبی است و روزی ۵ بار نماز می خواند چیست؟ آزادی برای او این است که بتواند بدون آزار کسی در خیابان راه برود و کسی به او نگوید چگونه لباس بپوشد. او می گوید: «من همیشه چادر به سر می کنم اما وقتی یک آدم غریبه در خیابان به من می گوید چادرت را درست سر کن، دلم آتش می گیرد. زیرا که من در قلبم شدیداً مذهبی هستم و با خود می گویم این آدم کیه که به من این حرفها را می زند.»

سراج الدین میردامادی، ۲۵ ساله

در سال ۱۹۸۸ وقتی که هنوز ۱۵ سال بیش نداشت از خانه فرار می کند و برای اعزام به جبهه جنگ اسم نویسی می کند. اما وقت جنگیدن که رسید شانس آورد و به شدت بیمار گشت. او مایل نیست در مورد جنگ

زیاد حرف بزند و می گوید من عاشق امام بودم و از زمانی که کوچک بودم خودم را برای جنگ آماده می کردم؛ و سپس می گوید: «نتیجه جنگ خوب نبود مگر نه؟» پس از پایان تحصیلات در رشته الهیات و فلسفه شغلی در روزنامه نگاری با حقوق ۱۷۰ دلار در ماه می گیرد و مجانا در محلی زندگی می کند که متعلق به گروهی از پیروان افرادی که سفارت آمریکا را محاصره و افراد آن را به گروگان گرفتند است. میردامادی که خود را در خط چپ به حساب می آورد می گوید که روحانیون عقب مانده مسیر انقلاب را که باید به کمک مردم فقیر می رفت منحرف کردند. آنها منافع بازاریبان پولدار را در نظر گرفتند و به آیت الله خامنه ای قدرت سیاسی بیش از حدی داده اند. می گوید: «در امر فرهنگ و سیاست روحانیون عقب مانده هستند. این نوعی توتالیتراسم هست که فکر می کنند همه قدرت در دست آنهاست.» او که خود پسر و نوه افراد روحانی است در مورد آینده خود سر در گم است. اول می گوید که خودش نیز می خواهد روحانی باشد ولی بعد فوراً می گوید که می خواهد به سراسر دنیا سفر کند که این یک نظر عادی مذهبیون نیست و سپس می گوید: «من زندگی دانشگاهی دارم. نه اپارتان دارم. نه ماشین. نه دوست دختر. خیلی کم غذا می خورم. شاید مثل سرخپوستهای آمریکایی در گذشته، هیچوقت به ازدواج کردن فکر نمی کنم و یا این که بچه ای داشته باشم و تنها به اهداف سیاسی ام می اندیشم اما خیلی دوست دارم روزی به آمریکا بیایم چون فکر می کنم برای یک آدم سیاسی این خیلی مهم است.»

لیلا چمن خواه، ۲۲ ساله، دانشجو

تا آن جایی که خانواده او اطلاع دارند او در محل دانشگاه تربیت مدرس زندگی می کند. آنها مرفه هستند اما بسیار به محافظه کار و اگر بفهمند که دخترشان در حقیقت در یک اپارتان ۲ اطاقه در تهران زندگی می کند که فقط باید برای درس خواندن به آنجا برود حتماً خیلی ناراحت می شوند. چمن خواه شلوار جین با تی شرت می پوشد اما هرگز بدون مقنعه بیرون نمی رود. تا به حال خارج از ایران نبوده. آرایش نکرده و هرگز پسری را نبوسیده. زندگی در این اپارتان تنها سرکشی او و همینطور سرپیچی از خواست پدر برای ازدواج از سن ۱۶ سالگی بوده است. او می گوید: «در جامعه ما دانشگاه رفتن راهیست برای فرار از مقررات خانه. پدرم معتقد است که زنان آفریده شده اند که از مردان اطاعت کنند.» او می گوید: «روزها خردباد روزی بود که همه تلاشهای جناح راست شکست خورد و ثابت شد که آنها نسل انقلاب را از دست داده اند.»

او معتقد است که بدگویی در مورد فرهنگ خارجی و آمریکای شیطانی دیگر قدرت تسخیر مردم را ندارد. زیرا انقلاب ایران در اسلامی کردن کشور زیاده روی کرد. حتی مردم مذهبی نیز مخالف دولت مذهبی هستند. او می گوید: «وقتی که رژیم رفتار زیاده از حد مذهبی کرد مردم خود را از آنها جدا کردند. عبادت باید شخصی باشد نه یک موضوع سیاسی. مادرم قبلاً در مسجد نماز می خواند اما اکنون در خانه. او در مورد نسل خودش می گوید: «دین کم رنگ شده است. ما مثالی به ایرانی داریم که میگوید هر چه باقیم نخ شد. رژیم اسلامی در جذب فرزندان انقلاب شکست خورده است.»

آرش شمسایی، ۲۰ ساله

شمسایی که در سال ۱۹۷۸، ۹ ماه قبل از مراجعت خمینی به ایران متولد شده است نمی داند چرا انقلاب شده و چرا جنگ شد. اسم کوچک خاتمی را نمی داند اما بهش رای داده چرا چون «قیافه اش خوب بود.» او می گوید «تایستان گرم است من دوست ندارم با شلوار بلند بیرون بروم. می خواهم شلوار کوتاه بپوشم ولی غیر قانونیست. آرش می گوید اگر بخواهی بدانی آرزوی من چیست این است که «آزاد باشم مثل مردم کشورهای دیگر، هر چه می خواهم بگیرم، جامی خواهم بروم، دانشگاه بروم، خوش باشم. این عالی بود. من می خواهم همه چیز خوب شود و اینها را توی کشور خودم می خواهم.» □

یادداشت‌های پراکنده

ا.ش.مفسر

جانینان و قربانیان

قتل وحشیانه داریوش فروهر و همسرش پروانه، و در پی آن ناپدید شدن و قتل تنی چند از نویسندگان، زنجیره‌ی بی‌از جنایات تازه رژیم بود و دلیل محکم دیگری بر ضرورت سرنگونی قهرآمیز آن و به کیفر رساندن آمران و عاملان این جنایات و جنایت‌های بی‌شمار دیگر رژیم در طول ۲۰ سال حکومت سیاه‌رویه خون‌آلوده قتل داریوش و پروانه فروهر موج گسترده‌ی بی‌از اعتراضات ایرانیان را در داخل و خارج کشور علیه این رژیم آذمخوار و زندگی سوز برانگیز داشت.

رشد و گسترش اعتراضات اجتماعی و تشدید تضادهای درونی رژیم سبب شد که رژیم این بار نتواند مثل جریان تشییع و تدفین بازگان جمعیت را کنترل کند. در مراسم تشییع بازگان، مأموران وزارت اطلاعات رژیم هرگونه شمار دادن را ممنوع کرده بودند و جمعیت به خاطر حضور مأموران بیسیم به دست وزارت اطلاعات، جز تکرار لا اله الا الله نتوانستند شعاری بدهند. اما این بار در مراسم تشییع و تدفین داریوش فروهر و همسرش شعاری چون طالبان حیا کن مملکت رو رها کن دادند. داریوش فروهر اگر چه مدت کوتاهی در اوائل روی کار آمدن رژیم در دولت موقت وزیر کار بود. اما مصرفی را که مهندس بازگان بعد از کناره‌گیری از دستگاه حکومتی برای رژیم داشت دارا نبود. مثلا بازگان در مصاحبه‌ی بی‌با یکی از مطبوعات خارجی چند ماه بعد از قتل عام زندانیان سیاسی، خودش را به کوچه علی‌چپ زد و از آن اظهار بی‌اطلاعی کرد و این خدمت بزرگی به «حضرت امام» بود که دستور این قتل عام را داده بود. داریوش فروهر در مصاحبه‌ی بی‌با یکی از رادیو فارسی زبان استرالیا در آستانه انتخابات خیرگان از او به عمل آورد، عدم شرکت در این انتخابات را یک وظیفه ملی دانست. همچنین پروانه همسر او نیز در یکی از آخرین مصاحبه‌هایش در مورد تفاوت دیدگاه سیاسی اش با دانشجویانی که خواهان محدودیت اختیارات ولی فقیه هستند گفت که او و همفکرانش، خواهان تغییر قانون اساسی هستند و با ولایت فقیه مخالفند و خواهان مردم‌سالاری هستند. به هر حال این جنایت از سوی همه گروه‌های سیاسی در خارج کشور محکوم شده است. اقدام سازمان چریک‌های فدایی خلق در تسلیت گفتن به خانواده و بازماندگان فروهر، به لحاظ سیاسی اقدامی بسیار درست و به جا و به لحاظ انسانی امری لازم بود و از این بابت قابل تحسین است.

ربوده شدن و قتل فجیع محمد مختاری نویسنده و مترجم و از فعالان راه‌اندازی مجدد کانون نویسندگان ایران، جنایت دیگر «سربازان گمنام امام زمان» و از «مجاهدتهای خاموش» آنان بود که چند روز بعد از قتل فروهر و همسرش رخ داد. در اخبار و گزارش‌های مربوط به این جنایت گفته شد که او را قبل از قتل به شدت شکنجه کرده بودند، ناخن‌هایش را کشیده بودند و آثار متعدد سوختگی در بدن داشت. همسر این شهید در گفتگویی با یک رادیو فارسی زبان در آمریکا در روز جمعه ۲۰ آذر (۱۱ دسامبر) که در همین روز از رادیو اسرائیل پخش شد، در پاسخ به سؤالی در مورد هدف رژیم از این جنایات گفت که هدف به گوشه انزوا فرستادن نویسندگان و روشنفکران است و با روحیه‌ی

قوی و استوار تاکید کرد: «اما من فکر نمی‌کنم نویسندگان های ما با این کارها بترسند».

جسد مختاری دفن نشده، خبر از ناپدید شدن محمدجعفر پوینده رسید که او نیز جزء ۶ نفری بود که از حدود ۲ ماه پیش تلاش جدیدی را برای سازماندهی و راه‌اندازی فعالیت مجدد کانون نویسندگان آغاز کردند. خبرنگار بی‌بی‌سی در روز ۱۶ آذر ضمن گزارشی در مورد ناپدید شدن محمد مختاری یادآور شد که این شش نفر (هوشنگ گلشیری، منصور کوشان، محمدجعفر پوینده، علی‌اشرف درویشیان، کاظم کردوانی و محمد مختاری) بارها به دادستانی انقلاب تهران احضار شده‌اند و مورد بازجویی قرار گرفته‌اند.

در پی ناپدید شدن محمدجعفر پوینده، ۵۰ تن از نویسندگان ایران از جمله احمد شاملو، سیمین بهبهانی، محمود دولت‌آبادی، منیرو روانی پور، داریوش آشوری، مهرنگیز کار، هوشنگ گلشیری در نامه‌ی خطاب به ملت ایران این جنایات را خشونت‌ی سازمان‌یافته دانستند و خواستار پاسخگویی مقامات مملکت در این مورد شدند. آنان این نامه را به همراه نامه‌ی خطاب به خاتمی به عنوان «رئیس قوه اجرایی و حافظ جان شهروندان» ارسال کردند و از وی خواستند که عاملان این جنایات و جنایات سالهای اخیر شناسایی و مجازات شوند. آنها همچنین از وی خواستند گزارش اقدامات خود را در این زمینه به اطلاع مردم ایران برساند. متن این دو نامه توسط آقای کاظم کردوانی روز شنبه ۲۱ آذر از طریق رادیو فرانسه به اطلاع همگان رسید. روز بعد یکشنبه ۲۲ آذر (۱۳ دسامبر) رادیو اسرائیل خبر داد که گروه دیگری از «نویسندگان و روشنفکران» در نامه سرگشاده‌ی بی‌با خاتمی و رهبر و ولی فقیه رژیم از او خواستار شناسایی و مجازات عاملان این جنایت وحشیانه و شرم‌آور شده‌اند. اینان نویسندگان و روزنامه‌نگاران جناح خاتمی مثل محسن کدیور و عباس عابدی بودند. اینان با یادآوری اختیارات و مسئولیت خاتمی به عنوان رهبر، در قوه قضائیه و نیروهای انتظامی و اطلاعاتی، و با تاکید بر «نشانه‌های قابل شناسایی بودن» عاملان این جنایات، مسئولیت او را به وی یادآور کردند.

این نامه البته در بستر تشدید تضادهای جناح خاتمی با خاتمی از زمینه‌نگارش یافته و هدف نویسندگان آن بیشتر خارج کردن خاتمی از زیر فشار از یک سو و فشار آوردن به خاتمی از سوی دیگر بوده است. در ضمن باید اضافه کرد که کسانی مثل عابدی خود طعم تهاجم و اقدامات افسارگسیخته مأموران اطلاعاتی رژیم را چشیده‌اند و به علاوه خود آنان نیز از تهدید جناح‌ها که قوه قضائیه و ارگان‌های سرکوب را در اختیار یا تحت نفوذ خود دارد در امان نیستند. خاتمی ای: این کلب این کلب خود در بالاترین نقطه از هرم قدرت سیاسی در رژیم محرک حزب‌اللهی‌ها و آمر اعمال خشونت‌آمیز و فتوا دهنده این قتل‌هاست. همین آخوند شرور و ددمنش روز ۲۴ شهریور (۱۵ سپتامبر) در دیدار با فرماندهان سپاه پاسداران، «نسبت به یک حرکت خزنده فرهنگی که ایمان مردم را هدف گرفته، هم چنین به عنوان اتهام حجت با مسئولین ذریبط در زمینه برخورد با این توطئه» هشدار داد و گفت: «در اسلام آزادی محدود به حدود اسلام است و مطلق نیست. اگر کسانی توطئه کنند، این آزادی توطئه است و مردود است و مسئولان ذریبط باید با این جریان‌ها و این قبیل مطبوعات برخورد کنند... بنده منتظر برخورد مسئولین هستم. اما این جریان‌ها بداند، برخورد با آنان کار دشواری نیست و در برخورد با آنها و حفظ مصالح ملت، هیچگاه تحت تأثیر حرف‌های سازمان‌های بین

المللی و مطبوعات غرب قرار نخواهیم گرفت». این آخوند پلید این حرف‌ها در جمع فرماندهان سپاه پاسداران می‌زد که فرمانده کل آن رحیم صفوی در اوائل همین سال که در آن هستیم تهدید کرده بود که کسانی هستند که باید گردنشان را زد و کسانی را هم باید زبان برید. فردای این دیدار بود که مأموران دادگاه انقلاب روزنامه توس را مورد یورش قرار دادند و کارکنان آن را دستگیر و آنان را متهم به اقدام علیه امنیت ملی کردند. اما چون آنها به هر حال از خودیها بودند بعد از حدود یک ماه آزاد شدند. اما نویسندگان دگراندیش ایران به این طرز وحشیانه به قتل می‌رسند و جسدشان در بیابان‌ها رها می‌شود. اگر چه رژیم روضه خوانهای جنایتکار، سرکوب و کشتار علیه مردم ایران و فرزندان مبارز و انقلابی آنان و روشنفکران و اندیشمندان کشور را در ۲۰ سال حکومت ننگین خود بی‌وقفه ادامه داده است، اما مقاومت مردم ایران علیه استبداد و ارتجاع نه تنها خاموشی نگرفته بلکه پیشرفتهای بسیار کرده است و ما هر روز نشانه‌های بیشتری از همدلی و هموایی مردم ایران در داخل و خارج کشور علیه رژیم را شاهد هستیم. نوادگان حجاج بن یوسف ثقفی و منیره و فرزندان محمدعلی شاه وارشد الدوله و «سربازان گمنام» پیرو محمدرضا شاه و ساواکش. هرگز نخواهند توانست شعله آزادیخواهی در ایران را خاموش کنند. این جنایتکاران گمان می‌کنند که خواهند توانست تا ابد از مجازات مصون بمانند. اما سخت در اشتباهند. همزمان با این جنایات، مسأله تعقیب پینوشه دیکتاتور شیلی در چند هفته گذشته جزء مهمترین اخبار در کشورهای اروپایی قرار داشت. این جنایتکار زمانی در اوج قدرت و پشت گرم به حمایت آمریکا می‌گفت: «مارکسیست خوب، مارکسیست مرده است» و هزاران تن از فرزندان مبارز و انقلابی شیلی را شکنجه کرد و کشت و بسیار نیز جزء مفقودالائرها هستند. او گمان نمی‌کرد روزی در ۸۳ سالگی در مقام سناتور مادام‌العمر، آن هم وقتی برای معالجه به اروپا می‌رود بازداشت و مورد تعقیب قضایی قرار بگیرد. اعلام نظر قضات مجلس لردهای انگلیس مبنی بر عدم اعتبار مصونیت دیپلماتیک او و بلا مانع بودن تعقیب قضایی پینوشه، در روز سالگرد تولدش، دل همه بازماندگان قربانیان جنایات این برادر شیلیایی رحیم صفوی و «انصار ولایت» در آن سوی دنیا، را شاد کرد.

گرچه هنوز مسأله تحویل او به اسپانیا، باید مراحل قضایی دیگری را پشت سر بگذارد و هنوز قطعی و عملی نشده، اما در اظهار نظرهایی که صاحب‌نظران سیاسی بعد از بازداشت او کردند، یادآور شدند که این ماجرا، فصل جدیدی را در روابط و حقوق بین‌المللی می‌گشاید و آن این که از این پس دیکتاتورها نمی‌توانند آسوده خاطر باشند در سالهای پیری یا بعد از کناره‌گیری از قدرت از تعقیب مصون می‌مانند. اما قبل از این ماجرا رویداد بی‌سابقه‌ی بی‌حدود سه سال پیش اتفاق محکومیت سران رژیم در ارتکاب قتل رهبران کردهای ایران در برلین بود. این برای اولین بار بود که بالاترین مقامات حکومتی یک کشور در دادگاهی در یک کشور خارجی محکوم و حکم تعقیب بین‌المللی علیه آنان صادر می‌شد. سید علی خاتمی ای رهبر، رفسنجانی رئیس‌جمهور، ولایتی وزیر خارجه و فلاحیان وزیر اطلاعات رژیم که در زمان دادرسی در پستهای یاد شده قرار داشتند مجرم شناخته شده و محکوم شدند. حالا فلاحیان که روزی برای مخالفان رژیم شاخ و شانه می‌کشید که عواملش در دستگاه‌های امنیتی کشورهای خارجی نفوذ کرده‌اند و او توانسته به

بقیه از صفحه ۵

بی خوابی

مخالفتان در خارج کشور ضربه بزند. از زمان تغییر دولت و کنار گذاشته شدنش تاکنون گویی زبانتش را گربه خورده و در هیچ جا هم آفتابی نشده است. ولایتی وزیر خارجه سابق رژیم هم که به قول خط امامیها دچار افسردگی شده، بعد از آن شلتاقهای اولیه پس از انتخاب خاتمی و دریافت تو دهنی از خط امامیها، افسردگی به بهت زدگی تبدیل شده و خاموشی گرفته و قدش زیر بار این وضع خمیده شده است. به طنز گفته اند که ولایتی باید قرص ویاگرا بخورد تا قدش راست شود و از افسردگی و پژمردگی به درآید. تردید نیست که این جنایتکاران از سرنوشتی که در انتظارشان است گریزی نخواهند داشت اما تأسف و تحسر از دست رفتن آن همه انسان پاکباز و انقلابی در اندامهای بعد از خرداد ۶۰ و آن همه قربانی در جنگ ویرانگر ۸ ساله و این جنایات فجیع علیه روشنفکران و اندیشمندان ایران برای مردم ما همیشه باقی خواهد ماند. به نظر من متأسفانه ما آن طور که شایسته و بایسته است به نقش اهل قلم و روشنفکران ایران در مبارزات مردم ایران علیه این رژیم ارتجاعی و درنده خو توجه نمی کنیم. در اینجا برای گرامیداشت محمد مختاری شهیدی از اهل قلم، مصاحبه و شعری از وی را که از رادیو فرانسه پخش شد برای خوانندگان نبرد خلق نقل می کنم. این مصاحبه حدود دو سه ماه قبل از ناپدید شدن وی انجام شده بود و بعد از شهادتش روز ۲۰ آذر (۱۱ دسامبر) قسمتهایی از آن مجدداً از این رادیو پخش شد. شعر از گفتار رادیویی پیاده شده و به لحاظ مصرع بندی، به دوست اهل فنی نشان دادم. آن را درست تشخیص داد.

نظر محمد مختاری در مورد نقش شعر و وظیفه شاعر:

شعر یک نوع آرمانشهر است که در زبان و در اکنون تحقق پیدا میکند. چون کیفیتی از تازگی و نوینی است. به خصوص که به رغم واقعیتهای نا به سامان و مشکلات و دردها و رنجها و حتی فجایع و روزمرگیها، هوشمندانه در پی ساختن و نو کردن هم اکنون است. کار شاعر نه لمیدن بر گذشته است، نه تسلیم به روزمرگی است و نه رشک بردن به آینده، بلکه می خواهد هم اکنون را از کیفیتی سرشار کند که می توانست داشته باشد. از آن چه غایب است، شاعر یک چیز رشک انگیز درست نمی کند و به آنچه هم هست تن در نمی دهد و از آن چه هم بوده فاصله می گیرد. به این ترتیب شعر گشایشی است، یک افق است؛ یک طرز نگاه است. این طرز نگاه، این جهان دیگر را طرح کردن طبعاً معطوف به تنوع است. در نتیجه با موقعیتها، با مواعی که بخواهند آدم را، زبان را، زندگی را، محدود بکنند یا به متحدالشکلی و همناختی تقلیل بدهند، درمی افتد. به همین دلیل است که ما می گوئیم شعر همیشه در گرو آزادی است و مخالف سانسور است. □

چه فرق می کرد زندانی در چشم انداز
باشد، یا دانشگاهی
اگر که رویا تنها احتمالی بود بازیگوشانه،
تشنج پوستم را که می شنوم،
سوزن سوزن که می شود
کف پا
علامت این است که
چیزی خراب می شود،
دمی که یک کلمه هم زیادی است
درخت و سنگ و سار و سنگسار و دار
سایه دستی است
که می پندارد

دنیا را باید از چیزهایی پاک کرد،
چقدر باید در این دو متر جا ماند
تا

تحلیل جسم

حد زبان را رعایت کند،

چه تازیانه کف پا خورده باشد

چه از فشار خونی موروث

دو رنج بوده باشی

قرار، جایش را می سپارد

به بی قراری

که وقت و بی وقت

سایه به سایه

رگ به رگ

دنبالت کرده است تا این خواب،

تظاهرات تورم را

طی می کنم

در گذر دلالتان،

سر چهار راه

صدای درشت می پرسد:

- ویدئو مخرب تر است

یا بمب اتم.

مسیح هم که بیاید

انگار صلیبش را باید حراج کند

صدای زنگ فلز

در دندانهای طلا

و خارش کپک در لاله های گوش

نصیب نسلی که

خیلی دیر رسیده است.

نه سینما و نه مهمانی در پاریس

هجوم کاشفانی با تأخیر حضور

هزار کس می آیند و هزار کس می روند

و هیچکس هیچکس را به خاطر نمی آورد،

صدا هم آن که می شنوی نیست

سگ از سکوت به وجد می آید

و دزد بر سر بام بلند
سماع میکند با ماه،
زبان عزیزتر است اکنون
یا دهان

که سنگ راه دهان را
هزار بار تمرین کرده است.
صدا که میشکند
حرف که چرک می کند
جمله ها که نقطه چین می شوند
پیری یا بچه ای که خود را می کشد
تازه معنا روشن می شود.

سگی که می افتاد در نمکزار و
این نمک که خود افتاده است
خلاف رأی اولوالالباب نیست
که ماه رنگ عوض کرده باشد
یا شب مثل آزادی زنگ زند،

گچ سفید
جای سرت را نشان می دهد
که چند سالی انگار

در این جا می نشسته بی،
و رد انکارت افتاده است بر دیوار
یا شاید

نقشی مانده است از تسلیمت.

گذاره بی اصلا ناتمام

و تازه این بی تابی

که هیچ چیز آرامش نمی کند.

در التهاب درهایی که باز می شوند

و درهایی که بسته می شوند

کتابهایی که باز می شوند و دستهایی که]

بسته می شوند

و دستهایی که سنگها را میپرانند

و سارهایی که از درختها می پرند

درختهایی که دار میشوند

دهانهایی که کج می شوند

زبانهایی که لالمانی می گیرند

صدای گنگ و چشم انداز گنگ و خواب]

گنگ

و همه که می انبوهد، می ترکد

رویا که تکه تکه میپراکند

دانشگاهی که حل می شود در زندانی و

چشم اندازی که از هم می پاشد

خوابی که می شکند در چشم و

چشم که میخ می شود در نقطه بی و

نقطه که می ماند منگ

در گوشه بی از کاسه سر،

که همچنان غلت می خورد

غلت می خورد

غلت می خورد.....



نگاهی کوتاه به تأثر ایران در تبعید

— فرهاد فرهانی

به عنوان یک هنرپیشه سابق تأثر در ایران نظر به این دارم که در چند پاراگراف نگاهی کوتاه به این مقوله داشته باشم که این هنر دیرین و گرانمایه اکنون در خارج از ایران چه می کند و چگونه پیش می رود.

واقعیت این است که تأثر در تبعید همچون «قایمقیای نمایشی» که در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم در آمریکا رواج یافته بود، نوعی نمایش خانه به دوش است. نمایشی که با شناخت امکانات و محدودیت‌های خود شیوه حیات خود را شناخته و خود را با آن هماهنگ نموده است. اگر جز این می بود نمی توانست زندگی کند و محکوم به ناپودی بود. تأثر در تبعید بنا به کمبود امکانات و پراکندگی ایرانیان ناچار از حذف دکور و کنارگذاشتن جای ثابت است. از این رو قراردادی میان تماشاگر این تأثر و نمایش دهندگان برقرار شده که نشانه گذاری ویژه ای میان خود برقرار کنند. در این نمایشها بازیگران و تماشاگران دکور مورد نیاز آن نمایش را در ذهن تجسم می کنند و خود بازیگران گاه حتی نقش آرایه ها را هم بازی می کنند. در چنین شرایطی متون ادبی بیشتر مورد توجه قرار می گیرد و ایده نقطه محوری درام می شود. استقبال بینندگان ایرانی و نمایشها به زبان فارسی و ایده ها و درامهای فارسی به روشنی نشان داده که نمی توان از فرهنگ ملی و قومی خود فاصله گرفت حتی اگر جذب‌های زندگی غرب در آغاز انسان را شیفته کند اما پس از گذشت زمان از این سرگیجگی آرام آرام هویت و زبان ملی خود را در شرایط ویژه این جا باز می یابد. برخورد سازنده تماشاگران ایرانی از این جشنواره ها که به طور دوره ای اجرا می شود نشان می دهد ما به بازی زبان بیشتر متکی هستیم تا بازی بدن. در وجه کلی چند جشنواره پیشین نشان داده نمایشهایی از بیننده بیشتر و آگاه تری برخوردار بوده که زبان و فرهنگ ملی را با تلفیق هماهنگ هنری کارپایه نمایش خود قرار داده است. حتی آن نمایشهای کهنه تنها بازی زبان، بلکه بازی ایده را نیز از فرهنگ ملی به یاری گرفته اند، بیشتر در این کارزار موفق بوده اند. نوعی خودیابایی و اتکا به نقش و شاید غرور ملی ناخواسته در این امر دخیل بوده است. اما بازی بدنی آنجا که بر بنیادهای فرهنگی ما استوار بوده است نیز مورد استقبال تماشاگر واقع شده است. کارورزان ایرانی تأثر هم این را به خوبی دریافته اند. برای نمونه پارسال چندین برنامه رقص - تأثر در جشنواره اجرا شد که سایه های ملی و بومی داشت. ما نیاز به چنین نمایشهایی داریم و باید هم آن را پشتیبان بود زیرا اگر بخواهیم تأثر غربی تمام عیاری را به نمایش بگذاریم، تماشاگر به خوبی می داند که می تواند نمایش با کیفیتی بهتر و آرایه های عالی با بازیگران حرفه ای و هزاران امکانات در اختیار داشته باشد و به تماشای آن بنشیند. چنین جشنواره هایی خود به خود نوعی ابراز هویت ملی است تا اجرای صرف هنر تأثر. اما با همه این وجود طی اجرای جشنواره های مختلف هنوز ما شاهد اجرای یک تعزیه یا نمایش تقال نبوده ایم. در مورد تعزیه شاید این توهم موجود باشد که به علت وابستگی اش به مذهب و حکومت ارتجاعی در شرایط فعلی ایران نوعی چسبندگی به حکومت را القا می کند. حکومت ارتجاعی که همه سوختگان به نوعی در آن جهنم امروز برای فرار از آن به غربت آمده اند و

دیگر حاضر نیستند جنبه های مذهبی آن ارتجاع را حتی در صحنه های نمایش بار دیگر برای خود تداعی کنند تنها می خواهند آنچه را که در پهنه هنر تأثر در ایران و در آن موجهای خفقان غرق گردیده بود را زنده کرده و با فریادهایی رسا بیان دارند. مراسم سیاوشون یا سیاوش کشتی، نمونه آن است. در مورد تقال اما چنان که تاریخ هنر در ایران ثبت کرده. ریشه تقالان تا دوره اشکانیان رسیده است و پیش از آن هنوز سندی به دست نیامده است. گوسائنها که در آن زمان، دوره گردی می کردند و با نقل داستانهای حماسی و اسطوره ای، با اجرای دو سه نفره، مردم را سرگرم می کردند و شیوه ای تأثر ایرانی را با توجه به وضعیت جغرافیایی ایران پیش می بردند. نمایش روحوضی، دلقک بازی، سیاه بازی، لعبت بازی و خیمه شب بازی از دیگر شیوه ها و شکلهای نمایش ایرانی هستند که باید روزی در این جا مورد توجه قرار گیرند. نکته ای که ذهنم را به خود مشغول نموده موضوع ایرانی بودن جشنواره ی تأثر است. اگر چنین است، بهتر است دست اندرکاران برگزاری جشنواره ها به این موضوع کلیدی توجه کنند و یا جشنواره ها را جهانی اعلام کنند تا از همه ملیتها و کشورها بتوانند در آن شرکت کنند یا گستره آن را در چارچوب ملیتهای ایرانی محدود کنند. مثلا از نمایشهای آلمانی یا انگلیسی پرهیز کنند. نمایش یک تأثر به زبان آذری یا بلوچ یا کردی در چارچوب فرهنگ و زبانهای محدوده جغرافیایی ایران می گنجد، اما چرا نمایش آلمانی یا انگلیسی؟ چه ضرورتی ایجاب می کند که ما به علت آن که در آلمان هستیم نمایشهای آلمانی را در برنامه بگنجانیم؟ اگر در این نمایشها عناصر ایرانی و ایده های ملی و قومی مورد استفاده قرار می گرفت و تنها به زبان آلمانی یا انگلیسی اجرا می شد، به نوعی باز قابل قبول و قابل توجیه بود، اما درونمایه های آلمانی، به زبان آلمانی، چه ارتباطی می تواند با تأثر ایرانی داشته باشد؟ این کارها یا همه ارزشمندی و محتوای خویش، جایشان در تأثرهای حرفه ای آلمانی است نه در یک جشنواره تأثر ایرانی. مورد دیگر این که جایگاه یک فصلنامه فراگیر نمایش که بتواند همه آراء و سلیقه های نمایش ایرانی را در خود جای دهد و بتواند پلی ارتباطی میان خود کارورزان نمایش در تبعید شود خالی است. همچنین نمایشی صد در صد سیاسی که بتواند مثلاً نحوه اعدامها و شکنجه های رژیم را افشا کرده و در معرض دید عموم در جشنواره ها قرار دهد خالیست. در واقع همواره نوعی پرهیز از زیاده گویی و تلخ گویی شده، انگار باز هم در این جا نوعی احتیاط و اجتناب از ابراز واقعیتها و فجایعی که در ایران می گذرد رعایت می شود که مبادا مشکلی ایجاد شود!!!

آخرین کلام آرزو کردن برای این خواست است که این گونه جشنواره تنها به شهرهای بزرگ مثل کلن یا هامبورگ محدود نشود و سایر شهرهای ایرانی نشین بتوانند جشنواره هایی را داشته باشند تا همه مخاطبان بتوانند با نمایشها ارتباط برقرار کنند و کارورزان نمایشی هم بتوانند با مخاطب بیشتری پیوند بخورند. این گسترش کمی می تواند به غنای کیفی نمایشها یاری برساند و آن را تداوم بخشد. اگر امکانات مادی و اجتماعی برای اجرای زنده چنین جشنواره هایی وجود ندارند، شاید بشود از طریق ضبط ویدئویی نمایشها از سوی سازمانهای فعال سیاسی خارج از کشور این امکان را فراهم آورد که مراکز فرهنگی ایرانی در سایر شهرها طی دو سه روز اقدام به پخش ویدئویی نمایشها کنند. با امید آن که با این مقاله کوتاه توانسته باشم شما را تا حدودی در جریان تأثر در تبعید گذشته باشم. □

در سوک حمید مصدق

روز شنبه ۷ آذر امسال، حمید مصدق بر اثر سکتہ درگذشت. زنده یاد حمید مصدق یک شاعر توانا و برجسته و یک حقوقدان جسور بود که به شغل وکالت نیز می پرداخت. حمید مصدق متولد شهرضا و ۵۹ سال عمر کرد. وی در طول عمر فرهنگی خود به ویژه در دهه ۴۰ و ۵۰، دستاوردهای گرانقدری دارد. چندین مجموعه شعر از او منجمه در رهگذر باد، جدائیها و ... از او به یادگار مانده است. حمید مصدق سراینده منظومه زیبایی «آبی، خاکستری، سیاه است و در میان شمارش، شعر چه کسی می خواهد من و تو ما نشویم، خانه اش ویران باد» مورد توجه زیاد قرار گرفته است. این شعر در همین صفحه نبردخلق چاپ شده است. نبردخلق با تأثر بسیار درگذشت حمید مصدق را به خانواده، دوستان وی و جامعه فرهنگی ایران تسلیت میگوید.

شعری از زنده یاد حمید مصدق

چه کسی می خواهد

من و تو «ما» نشویم

خانه اش ویران باد

من اگر «ما نشوم» تنهاییم

تو اگر «ما» نشوی خویشتنی

من اگر بر خیزم، تو اگر بر خیزی

همه بر می خیزند

من اگر بنشینم، تو اگر بنشینی

چه کسی بر خیزد

چه کسی با دشمن بستیزد

نامه ۵۰ تن از نویسندگان و روشنفکران، خطاب به مردم ایران

توضیح: این نامه توسط ۵۰ تن از نویسندگان ایران منجمه: احمد شاملو، سیمین بهبهانی، هوشنگ گلشیری، جواد مجابی، علی اشرف درویشیان، شیرین عبادی، مهرانگیز کار، کاظم کردوانی، علی باباجاهی، روشنگر داریوش، هادی غیرائی، منیرو روانی پور، فریبرز رئیس دانا، محمود دولت آبادی و ... خطاب به مردم ایران انتشار یافته است.

هموطنان عزیز،

مصیبت بر مصیبت افزوده می شود و کسی پاسخگو نیست. مرگهای دلخراش اهل قلم در ماههای اخیر نشان دهنده خشونتی مهارگسیخته است که هدفش نابودی آزادی و امنیت شهروندان و ایجاد آشفتنگی در متن جامعه مدنی است. از فاجعه هولناک قتل داریوش فروهر و همسرش دیری نگذشته است که جسد محمد مختاری نویسنده، شاعر، متفکر پس از رسیده شدن وی در سردخانه پزشکی قانونی پیدا می شود. و هنوز نشر این شهید عزیز روی دست ما مانده است که خسبردار می شویم محمدجعفر پوینده نویسنده و مترجم ارجمند ناپدید شده است.

در این اواخر شاهد مرگهای مشکوک و قتلهای فجیع بودیم. به اعتقاد ما امواج خشونت آفرین در این روزها به عمد تدارک دیده شده است.

ضمن افشاء این خشونت سازمان یافته و ابراز عدم امنیت جانی اهل قلم و اندیشه خواستار پاسخگویی صریح مقامات مسئول مملکتی هستیم و اعلام می داریم در صورت وقوع اتفاقاتی از این دست، نهادهای قانونی از مسئولیت مشترک حفظ جان شهروندان مبری نخواهند بود. از تمام کسانی که این موقعیت ضد آزادی و امنیت عمومی را برنمی تابند، می خواهیم به این وحشت آفرینی خاتمه دهند. □

مروری کوتاه بر جریان «بازداشت» پینوشه در لندن*

پ. محله

نام پینوشه نه تنها برای مبارزان سیاسی و انقلابیهای شیلی، خلق و رزمندگان رهایی آن، بلکه برای اکثریت بزرگی از مردم جهان، و از جمله برای مردم ایران، نامی است آشنا که نیازی به معرفی چندانی ندارد. نام این ژنرال مزدور امپریالیستها، نامی است که در طول هفده سال حاکمیت خونبارش بر کشور شیلی مترادف با جنایت، آدم کشی و ددمنشی شده است. حاکمیت وی که با کودتا علیه دولت سوسیالیست سالوادور آلنده در سال ۱۹۷۳ آغاز شد، به مدت هفده سال، یعنی تا سال ۱۹۹۰، ادامه یافت. در طول ۱۷ سال حاکمیت ضد بشری این دیکتاتور، رژیم پینوشه نه تنها در داخل مرزهای شیلی سرگرم شکار انقلابیها و سرکوب مردم بود، بلکه در خارج از مرزهای شیلی نیز یک لحظه دست از توطئه و جنایت علیه خلق و انقلابیهای شیلی، حتا غیر شلیلیاییها، برنداشت. روشی که به نظر می رسد آدمکشان حرفه ای حاکم در جمهوری جهل و جنایت اسلامی به خوبی از پسر معنوی شان آموخته باشند. پینوشه هنگام حضورش در اسپانیا در سال ۱۹۷۵، که به منظور شرکت در مراسم دفن همپالگی فاشیست اش، یعنی ژنرال فرانکو خون آشام بود، به افسران امنیتی آرژانتین دستور داده بود که تبعیدیان شلیلیایی را به قتل برسانند. شاید چندان هم تصادفی نباشد که این آدم خوار قرن بیستم، که البته یک مسیحی مومن نیز هست، خود را نماینده یک قدرت مافوق می دانست که ماموریت داشت تا شیلی را از شر وجود کافرانی همچون آلنده، که از انتقال قدرت به توده ها و تقسیم عادلانه ثروت سخن می گفتند، نجات بخشد. او خود را نماینده خدا بر زمین و در ارتباط با امدادهای غیبی می دانست که برای نجات شیلی اعزام شده است. البته همان موقع نیز همه به خوبی می دانستند که آن امدادهای غیبی از کجا سرچشمه می گیرند و آن نیروی مافوق در کجا نشسته است.

در دوران هفده ساله حاکمیت این ژنرال تبهکار، دهها تن در شیلی جان باختند؛ هزاران نفر زیر وحشیانه ترین شکنجه ها قرار گرفته و زندانی گشتند؛ بیش از ۵۰ هزار نفر ناگزیر از ترک کشور شدند؛ و تعداد بسیاری نیز، از جمله در واشنگتن، بوئینس آیرس و رم توسط جوخه های آدم کشان اعزامی از سانتیاگو و با همکاری سیا ترور شدند. (جالب اینجاست، هنگامی که کنگره آمریکا در مورد قتلهایی که در واشنگتن اتفاق افتاده بودند دست به تحقیقات به اصطلاح مستقل می زند، رئیس وقت سازمان جاسوسی آمریکا، یعنی آقای جورج بوش، از همکاری با کنگره امتناع می ورزد.) نیروهای امنیتی و نظامی دیکتاتوری پینوشه قربانیهای شان را با شکم های دریده از هلی کوپتر به دریا می افکندند تا پیکرهایشان بر سطح آب شناور نشود. آنها دستهای ویکتورخارا، خواننده و هنرمند انقلابی شیلی را بریدند. در دهانش موش دواندند و بیش از ۴۰ گلوله به صورتش شلیک نمودند. سالوادور آلنده، که توسط مردم به ریاست جمهوری انتخاب شده بود، خود از جمله اولین قربانیهای این کودتایی بود که توسط سازمان جاسوسی آمریکا و در واشنگتن طراحی شده بود. کمپانیهای فراملیتی پشتیبانش بودند و به دست آدم خوارانی همچون ژنرال پینوشه اجرا شد. شاید بی مورد نباشد که به سخنان شرم آور آقای هنری کیسینجر در باره شیلی اشاره شود. او پس از به قدرت رسیدن آلنده گفته بود که: «من نمی دانم چرا بایستی که (ایالات متحده) دست روی دست گذاشته و ناظر آن باشد تا یک

کشور به دلیل نادانی مردمش به دامان کمونیسم سقوط کند».

پینوشه تا سال ۱۹۹۰ به عنوان دیکتاتور شیلی قدرت بلامناع داشت. اما به دنبال تحولاتی که در پایان دهه هشتاد و اوایل دهه ۹۰ اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی را فرا گرفت، و در پی آن بلوک شرق فرو ریخت، امپریالیستها دیگر خود را بی نیاز از وجود دیکتاتورهای عربیان یافتند. نیاز این زمان، البته یک فریبکاری آشکار با شعار رسوای «نظم نوین جهانی» بود. به ناگاه همه از همانندهای هنری کیسینجر و جورج بوش گرفته تا جوجه دیکتاتورهای محلی، طرفدار و منادی «دموکراسی» و «حقوق بشر» شدند. حال که خطر شوروی و «سوسیالیسم» برطرف شده بود، می بایست که جریان عبور و مرور سرمایه را در کشورهای زیر سلطه امپریالیسم به حال و روال عادی بازگرداند. بی تردید الیگارشیهای آمریکای لاتین دیگر از مد افتاده بودند، و تنها به مثابه دست انداز در مسیر آمد و شد ماشین سرمایه عمل می کردند. جنگ سرد تمام شده بود و «نظم نوین جهانی» اقتضا می کرد که به نحوی آبرومندان این آدمکشها از کار برکنار شوند؛ و پیش از آن که موجی انقلابی برخیزد، «دموکراسی» بساز و نقاره به این کشورها بازگرداند. همه آنها که برای دهه های متوالی دموکراسی را به معنای واقعی اش، هر جا که به ظهور رسیده بود، به زور سر نیزه و با حربه توطئه و کودتا سرکوب کرده بودند، کودتاچیهایی اعزامی از واشنگتن که دولت ملی دکتر مصدق را توسط ارتش مزدور و با حمایت آیات عظام و با به راه انداختن دسته های قوادان، لات و لمپنها، علم دارها و قسه کشهای چاله میدان که عکس وی فقیه شان «آریامهر» را بر سر دست چرخاندند سرنگون نمودند، رجاله گان، بانگ داران شریف و نزول خواران، بورس بازان محترم، فروشندهگان عشق، نظامیهای سابق و سیاست مداران ورشکسته - و خلاصه همه و همه سر از پا نمی شناختند، و برای «دموکراسی» سر و دست می شکستند و به سلامتی «پایان تاریخ» در کام شیرین «دموکراسی» شان جام هاشان را یکی پس از دیگری گرد و غباری بود که این ژنرال آزی در میان چنین گرد و غباری بود که این ژنرال جنایت پیشه نیز، که قانون اساسی شیلی را به نفع خویش بازنویسی کرده بود، دست از حکومت کردن برداشت و با اعطای مقام مادام العمری سناتوری به خویش به گوشه دنج مجلس سنای شیلی خزید. با این وجود وی هم چنان تا ماه مارس گذشته به عنوان فرمانده کل قوا باقی مانده بود. بر طبق قانون اساسی بازنویسی شده شیلی، وی و تبهکاران دیگری که شریک جرم او بودند، بلاشرط و برای همیشه از تعقیب قانونی مصون هستند! آنهایی هم که به دلایل خاصی به دادگاه کشانده شده و مجرم شناخته شده بودند نیز ظاهرا هیچگاه به مجازات نرسیدند. از جمله ارتشید Manuel Contreras و سرتیب Pedro Espinosa Bravo که به خاطر دست داشتن در ترور دو نفر از مخالفین پینوشه در واشنگتن، به ترتیب به ۷ و ۶ سال زندان محکوم شده بودند، و دادگاه عالی شیلی نیز در سال ۱۹۹۵ این حکم را تایید کرده بود، اما به دلیل مداخله ارتش هیچگاه رنگ زندان را ندیدند.

قرار استرداد و «بازداشت» پینوشه

ژنرال پینوشه به طور مرتب به انگلستان مسافرت کرده بود و همواره این کشور را به عنوان «محلی ایده آل برای زندگی» ستوده است. وی اندکی پیش از رفتن به بیمارستان با مارگارت تاجر، نخست وزیر پیشین بریتانیا، در منزل وی در لندن به صرف چای دعوت داشت. تاجر با حرارت از پینوشه دفاع کرده و از دولت خواسته که بلافاصله او را آزاد کند. او گفت که ژنرال پینوشه دوست نزدیک انگلستان بوده و در سال ۱۹۸۲ (اشاره به جنگ انگلستان و آرژانتین بر سر جزایر مالویناس است) کمپهای بسیاری به انگلستان کرده

است. تاجر گفته است آنچه که در زمان حکومت پینوشه اتفاق افتاده، امری داخلی بوده که باید در شیلی رفع و رجوع شود. (روزنامه گلوب اند میل، کانادا، ۲۹ اکتبر ۹۸)

ژنرال پینوشه که برای انجام یک عمل جراحی در اوایل اکتبر به لندن مسافرت کرده بود، در شانزده اکتبر و هنگامی که پس از انجام عمل جراحی کمر در بیمارستان به سر می برد، زیر نظر پلیس قرار گرفت. قرار بازداشت و استرداد وی به اسپانیا به خاطر جنایت علیه اسپانیایی توسط یک قاضی اسپانیایی، به نام بالتازار گارسن، صادر شده است. در قرار بازداشت از ۹۴ نفر از قربانیهای رژیم پینوشه نام برده شده؛ که در میان آنها تعدادی نیز اسپانیایی هستند. قاضی اسپانیایی در شکایت دوم اش بر علیه پینوشه از جرایم بی شمار دیگری از شکنجه، توطئه علیه مخالفین و آدم ربایی توسط رژیم وی را بر لیست قبلی اش افزوده است. دادگاه عالی اسپانیا مسئله رسیدگی به جرایم پینوشه را در دادگاههای اسپانیا مورد بررسی قرار داده و نظر داد که این مسئله هیچگونه مغایرتی با قوانین اسپانیا ندارد. کمی بعد و در اوایل نوامبر، دولت اسپانیا با صدور بیانیه ای، رسماً از انگلستان خواهان استرداد پینوشه به آن کشور شد. به دنبال این اقدام، مقامهای سوئیسی در ژنو نیز قرار استرداد پینوشه را، به خاطر ناپدید شدن یک دانشجوی سوئیسی - شلیلیایی به نام آکس یاکارد در سال ۱۹۷۷، صادر نمودند. مقامهای فرانسوی نیز در پی شکایت خانواده های سه فرانسوی، که دو تن از آنها در شیلی ناپدید شده و نفر سوم به قتل رسیده است، مسئله درخواست استرداد پینوشه را در نظر گرفتند. یکی از این سه نفر پسر بیست ساله منشی شخصی آلنده است که در سال ۱۹۷۳ به قتل رسید. همچنین شکایتهای متعددی نیز از سوی شلیلیاییهای تبعیدی و شهروندان کشورهای ایتالیا، سوئد، بلژیک و آلمان در محاکم قضایی این کشورها علیه پینوشه مطرح شده، که بدین ترتیب پرونده جرم و جنایت این دیکتاتور خدمتگزار سرمایه تقریباً در تمامی کشورهای عمده اروپای غربی به جریان افتاده است. در انگلستان نیز در تاریخ ۱۸ نوامبر یک قاضی انگلیسی، پینوشه را به دادگاه احضار کرده است.

از تاریخ ۱۶ اکتبر، که دیکتاتور شیلی در بیمارستان زیر نظر پلیس قرار گرفت تا ۲۹ اکتبر که لرد قاضی بینگهام، قاضی دادگاه عالی انگلستان و ولز و عضو مجلس اعیان انگلیس، حکم به لغو بازداشت وی داد، حامیهای وی، به ویژه هارترین جناحهای سرمایه داری بی کار ننشستند. از جمله اینها که بدون فوت وقت به کمک وی شتافت. مارگارت تاجر (ملقب به خانم آهنین و عضو مجلس اعیان انگلیس) است که از وی به عنوان یکی از بهترین دوستان دولت فخیسه علیاحضرت ملکه یاد می کنند. بسیاری دیگر نیز سعی کرده اند تا به داد خدمتگزاران برسد، البته نه به آن گونه که «خانم آهنین» آشکارا و بدون هیچ پرده پوشی بدان پرداخته است. از جمله لرد داکلاس هرد (وزیر امور خارجه پیشین انگلستان) است که البته از موضع خیرخواهی به نصیحت پرداخته و معتقد است که نباید کاری کرد که ثبات شکننده شیلی به هم خورد. وی که تا همین دیروز از هیچ تلاشی برای سر پا نگه داشتن رژیم پینوشه و امثالهم در گوشه و کنار جهان کوتاهی نمی کرد، امروز روضه صلح و آرامش و گذشت می خواند.

سناتورهای شلیلیایی نیز دوجین دوجین به انگلستان مسافرت کرده و یک بار دیگر با چنگ و دندان نشان دادن به تبعیدیها و تمامی بشریت مترقی، به سیاست مداران غربی که به شدت نگران سرمایه هایشان در شیلی هستند، یادآور شده اند که چگونه همچنان حقوق شهروندان شیلی و همان دموکراسی نیم بندی هم که در آنجا وجود دارد، در گروگان آنهاست.

خاطراتی از زندان (۱)

الف. کوه بان

شکنجه ای به نام کابل سواری

..... در محل کار خود بودم. تمامی ساختمان مورد محاصره قرار گرفت و تک تک طبقات آن را کنترل کردند تا این که در آخر به محل کار من حمله و قبیل از تأثیر کامل سیانور بر خون من، مرا دستگیر کرده و با چشمانی بسته در جلو دیدگان مردم در پاساژ سوار ماشین کرده و به زندان کمیته مشترک یا زندان توحید یا بند ۳۰۰۰ اوین!! که واقع در توپخانه پشت اداره آگاهی بود بردند. به محض ورود از من توسط پیرمردی به نام حساج سلمان عکس گرفته سپس تمام لباسهای مرا درآوردند و بیژماری آبی کمرنگ که لکه های خون مرده روی آن هویدا بود به من دادند و بلافاصله مرا به یک اتاق کوچکی که یک تخت فلزی در آن دیده می شد بردند. البته تمام مدت من چشمتان داشتم و در آنجا مرا روی تخت نشانده و گفتند حرف می زنی یا به زبان کابل و شلنگ با تو حرف بزنیم. سپس دست و پایم را به بالا و پایین تخت بستند و حین وارد کردن ضربات کابل به کف پایم خواستار نام اصلی و آدرس من شدند. حدود یک یا دو ساعت بعد مرا مثل یک مرده به حیاط آورده و از من می خواستند که درجا بدم ولی من رمقی نداشتم که درجا بزنم سپس مرا به طبقه دوم ساختمان بازجویی بردند. از من نام و نام خانوادگی و آدرس محل زندگیم را می خواستند و من آدرس خانه پدری ام را که از طرف شهرداری خراب شده بود دادم پس از دو یا سه ساعت مثل گوریلهای وحشی دوباره به من حمله کردن و مرا زیر وحشیانه ترین شکنجه ها قرار دادند. پس از آن که از کابل زند خسته شدند مرا به طرز قیانی از سقف با یک طناب آویزان کردند که در ابتدا من فقط می توانستم انگلستان پایم را به زمین برسانم ولی در نزدیکی صبح، دستهایم تغییر حالت داده و به بالا رفته بود. در نتیجه پاهایم کاملا زمین را حس می کرد و حتی کمی زانویم خم هم شده بود. شکنجه گران به نامهای عباس، حامد، میثم، یاسر و صابر آمدند و مرا باز کردند و همانجا دوباره مرا مورد بازجویی قرار دادند. سپس مرا به حیاط برده و از من خواستند پس از برداشتن چشم بند، چشم را باز نکنم. پس از برداشتن چشم بند شنیدم که کسی می گفت خودش است حاج رضا فرمانده تیمهای دستگیری و عملیاتی سپاه واقع در کمیته مشترک بود. او مثل یک گوریل وحشی زخمی مرا به تخت بست و گفت می خواهم یک درس و تربیت به تو بدهم. شکنجه گر دیگری به مسخره گفت هر کسی که ادرش را نگفته باشد و حاجی شخصاً آدرس او را بفهمد او را سوار کابل می کند، به جای ماشین!! و تا مقصد برای هر چهار راه ۱۰ ضربه کابل به کف پای او می زند مگر این که زندانی خودش با زبان خوش ادرش را قبل از رانندگی با «کابل» به زبان بیاورد. تمام مدت فکر می کردم که این یک بلوف است و می باید طاقت بیاورم. در حالی که دست و پایم به تخت بسته شده بود شکنجه گری به نام حامد یا صابر روی کمر من نشست و با دستمالی خونی و کثیف دهان من را گرفت. این دستمال چپاندن به دهان نه به خاطر آن بود که صدای من بیرون نرود بلکه صدای

فریاد من به گوشها و مغز برگردد و موجب شکنجه بیشتر شود. بعد به قول خودش مرا سوار ماشین «کابلش» کرد و برای هر چهار راهی که به آدرس منزل نزدیک می شد ۱۰ ضربه کابل به کف پای من می زد تا این که به جلوی درب منزل رسید که دیگر من آش و لاش شده بودم. او مثل یک گوریل وحشی زخمی و خسته لح لح می زد و پیوسته می گفت سزای کسی که مرا گول بزند همین است و این تازه اولشه بعد از این صادرات را به عزت درمی آورم!! به من میگن حاج رضا، اسم من مو به تن همه زندانیان سیخ می کند، خواست جمع باشد که دوباره نخواهی امتحان کنی چون این دفعه دیگه گول نمی خورم. کابل را روی سرم پرت کرد و بیرون رفت. شکنجه گر دیگری به نام میثم که بعداً فهمیدم سربازجویی ما می باشد شروع کرد از موضع پدرانه، برادرانه!! حرف زدن که چه اصراری داری به خاطر اطلاعات سوخته کتکت بخوری. همه تشکیلات شما دستگیر شده اند و تو جزء آخرین نفرات هستی و تمام اطلاعات شما لو رفته، دستگیرشدگان همه مسائل را گفته اند و لازم نیست که چیزی را مخفی کنی. ما همه اطلاعات را داریم. در جواب گفتم پس اگر همه چیز را می دانید پس چه لازم دارید که من بگویم. او یکباره تبدیل به یک حیوان وحشی شد و با مشت به سرم کوبید و گفت باید با زبان خوش حرف بزنی و جواب سوالات ما را بدهی و گرنه دوباره مجبوریم با زبان کابل با تو حرف بزنیم که این اصلاً به نفع تو و خانواده ات نیست. شخص دیگری به نام عباس از شکنجه گران با هیكلی خپل که ادعا می کرد خود دانشجوی علوم سیاسی است و حرف زدن او به کسی می ماند که در زندگی جز اکابر محل تحصیل دیگری را ندیده باشد، با خودکار روی کف پای من می کشید و می گفت فکر می کنم دیگه حالیش شده باشد. بعد از این پسر خوب و سر به راهی می شه. پس از آن مثل یک فرد خیرخواه و متواضع داد زد: یاسر بیا اینو ببر پا بزند.

فردی متوسط الجثه مرا از تخت باز کرد و به حیاط برد. دمپایی ها که قبلاً دو برابر پایم بودند دیگر اصلاً پایم در آن جا نمی گرفت با فیچی جلوی ان را از وسط برید و با بند آن را به هم وصل کرد و همواره مرا وادار می کرد که درجا بزنم در صورتی که درجا زدن کمتر از کابل خوردن به کف پا نبود. در این موقع تمام تاولهای پایم ترکیده بود و مدام خون از پاهایم بیرون می زد و من تقاضای دکتر کردم مرا به مسخره گرفتند و گفتند هنوز اولشه. (ادامه دارد)

فرار تعدادی زندانی از زندان اوین

تهران تایمز گزارش کرد که تعدادی زندانی موفق شدند هنگام انتقال از زندان مخوف اوین به دادگاه فرار کنند. این روزنامه گفت گزارشات متفاوتی در باره تعداد زندانیانی که فرار کرده اند وجود دارد. این روزنامه به نقل از یک منبع گفت ۱۱ تن از زندانیان پیشتر در این هفته فرار کرده اند و یک منبع دیگر گفت افراد فراری کمتر از ۱۱ نفر می باشند. جستجوی پلیس در اطراف زندان نتوانسته زندانیان فراری را پیدا کند. زندان اوین که در شمال تهران قرار دارد بزرگترین زندان ایران است که در آن زندانیان عادی و سیاسی نگهداری می شوند. خبرگزاری آسوشیتدپرس ۱۲ آذر ۷۷

دادگاه پینوشه

بقیه از صفحه ۸

یکی از وکلای مدافع پینوشه گفته است که اگر دادگاه به قانونی بودن بازداشت پینوشه حکم کند، آنگاه دور از انتظار نخواهد بود که ملکه انگلیس به هنگام بازدید از آمریکا دستگیر شده و برای محاکمه به آرژانتین فرستاده شود (اشاره اش به جنگ انگلستان با آرژانتین بر سر جزایر مالویناس است). یکی دیگر از وکلای وی خواسته بود که پینوشه به دلایل انسان دوستانه، به خاطر پیروی و کسالت، آزاد شود! در راستای همین تلاشها و ادعاهای خنده آور بود که یک گروه از کوباییهای فراری در میامی (که شاید در میان آنها کم نیستند افرادی که باید به خاطر دست داشتن در توطئه علیه انقلاب کوبا و جنایتهایشان علیه خلق کوبا محاکمه شوند) به خاطر انحراف اذهان عمومی و چه بسا که به خاطر سیخونکهای احتمالی از جانب دوستان ژنرال گرانمایه در مجلس سنا و نمایندگان آمریکا. شکایتی را در دادگاه فدرال علیه فیدل کاسترو مطرح ساختند. اگر چه این اقدام باعث خنده می شود. اما بعید نیست که از جانب هیئت حاکمه آمریکا، که بارها از نیات واقعی اش علیه خلق کوبا سخن گفته است، جدی گرفته شود.

بدین ترتیب مسئله بازداشت پینوشه به دادگاه عالی انگلستان فرستاده شد تا به لحاظ قانونی مورد بررسی قرار گیرد. رای هیئت سه نفره قضات، که البته چندین هم دور از انتظار نبود، بر غیر قانونی بودن بازداشت پینوشه حکم کرد. به موجب این رای دولت انگلستان متعهد به پرداخت تسامی مخارج حقوقی پینوشه می شود. که به گفته مشاوران وی بالغ بر یک میلیارد دلار است!

این دادگاه؟، که دستگیری پینوشه را غیر قانونی اعلام کرد، به قانونی که در سال ۱۹۷۷ تصویب شده و به موجب آن سران دولتها برای همیشه از تعقیب قانونی توسط محاکم انگلستان مصون شناخته می شوند استناد نموده است. این در حالی است که در سال ۱۹۸۸ قانونی به تصویب رسیده بود که بر طبق آن دادگاههای انگلیس اجازه تعقیب متجاوزین و شکنجه گران را در هر جا پیدا می کنند.

شاکیبهای پرونده به حکم صادره اعتراض کرده و فرجام خواستند. این بار پرونده به دادگاه بالاتر، متشکل از ۵ نفر از قضات عضو مجلس اعیان انگلیس، ارجاع شد. دادگاه پس از استماع نظرات دو طرف روز جمعه، ۱۳ نوامبر به کار خویش پایان داد. رویداد لندن یک بار دیگر ثابت نمود که وجدان بیدار بشریت از جنایتکارانی مانند پینوشه هیچ گاه دست نخواهد برداشت. اگرچه امید چندانی نیست که پینوشه به خاطر جنایتهایش علیه بشریت ناچار به پاسخگویی شود، اما این به هیچ وجه از اهمیت این رویداد نخواهد کاست. رویدادی که یک بار دیگر صف آرای دو اردوگاه را در مقابل یکدیگر به نمایش گذاشت. در یک سو، بشریت زحمتکش که خواهان تغییر وضع موجود است و در دیگر سو، سرمایه عنان گسیخته و اقلیتی که حاکم و خواهان حفظ وضع موجود است. تنها در سایه یک مبارزه سازمان یافته و مداوم است که می توان تغییرات اساسی به نفع اکثریت ایجاد نمود و گرنه آنچه که سوداگران «نظم نوین جهانی» به ارمان می آورند چیزی جز ادامه وضع موجود نیست.

زیرنویس:

• - در تهیه این مطلب از گزارشهای خبری که در روزنامه های «تورنتواستار» و «گلوب اند میل» چاپ کانادا، در فاصله ۱۷ اکتبر تا ۱۸ نوامبر درج شده بودند استفاده شده است. (این مطلب قبل از رای دادگاه در مورد استرداد پینوشه نگاشته شده است)

نیمی از آسمانها

زنان در چین

نویسنده: سوزان پری

منبع: نشریه تاریخ معاصر Current History
تاریخ: سپتامبر ۹۸

مترجم: لیلا

هنگامی که اعضا خانواده گائوینزن برای گرفتن عکس خانوادگی جمع می شوند، ترتیب در کنار هم قرار گرفتن آنها فرهنگ هزاران ساله چین را به نمایش می گذارد. گائو زن بیوه ای که مسن ترین عضو خانواده است در وسط می نشیند، پسر بزرگش طرف دست راست او و اولین نوه پسریش در سمت چپ او و بعد عروس و نوه های دختر ایستاده در پشت سر افراد نشسته قرار می گیرند. چرا بدین ترتیب؟ ... به این دلیل که آنها مقام دوم را دارند و تا زمانی که نوه های دختر آنها دارای پسرانی نباشند که مسئولیت خانواده را به دوش بگیرند، هرگز در صف جلو و از افراد نشسته نخواهند شد. چین به همین منوال است. در طی تاریخ طولی المدت چین زنان همیشه در صف دوم قرار گرفته اند. مقام اجتماعی آنها از طریق جنس فرزندان تعیین می شود که به دنیا آورده اند و یا از طریق مقام اجتماعی شوهرانشان. باین حال تغییراتی که به نفع مقام زن در چین در ۵۰ سال اخیر به وقوع پیوسته به مراتب بیشتر از آن چیز است که در ۵۰۰۰ سال قبل از آن به وجود آمده است. این تغییرات دارای دلایلی متفاوت بوده اند که میتوان گفت مهمترین آن مدرنیته گشتن جامعه چین و انقلاب کمونیستی سال ۱۹۴۹ بوده است. زنان از خانه ها بیرون آمده و به کارهای زراعت و صنعت و کارهایی که نسبتاً مختص به مردان بوده وارد گشته اند. این همه یا به یاری دولت و یا از نتایج رفرمهای اقتصادی به وجود آمده است.

با این که زنان چینی از مزایای پیشرفت زیادی که برای آنها بوجود آمده سود جسته اند، امر رهایی آنها هنوز ناکامل است. از سال ۱۹۹۰ جنبش برابری جنسی به طور محسوسی سیر نزولی طی کرده است. دلیل آن برنامه رفرمهای اقتصاددست که چین را از کشوری فقیر و ایزوله به قدرت اقتصادی نو شکفته ای تبدیل کرده است. این رفرمها فاصله بین شهر و روستا را در امر آموزش، خدمات بهداشتی و تکنولوژی عمیق تر کرده و در عین حال سرمایه های خصوصی و کشاورزی سودگرایانه سبب ایجاد طبقات جدیدی در شهر و روستا گشته که خاصیت استثمارگرایانه آن چین فئودالی را بازسازی کرده است. هم اکنون دولت نیز به این درک رسیده که مردان و زنان به طور متفاوت و نابرابری تحت تاثیر سیاستهای بازار آزاد قرار گرفته اند.

آغاز یک تحول

اکثر زنان در گذشته کمتر امکان آن را داشتند که پای خود را از محیط خانه به بیرون بگذارند. پاهایشان بسته و زندگیشان زحمت کشی در خانه بود. امکان داشتن درآمدی به جز از راه تولیدات دستی خانگی و یا در شرایط حادثر خودفروشی نداشتند. ازدواج به منظور کنترل کار زن طراحی می گشته و زن جوانی که ازدواج می کرده فوراً به خانه شوهرش منتقل گشته تا تمام عمرش را به کار خانه و یا انجام تمهیدات تولید مثل و بچه داری طی کند.

در اواخر قرن نوزدهم دخالتهای خارجی در شهرهای ساحلی چین که منجر به نیمه صنعتی شدن چین شد، الگوی سنتی ازدواج را تغییر داد. در دلتای کانتون خارجیها و برخی از مردم چین صاحب کارخانجات بافندگی گشتند که هزاران زن جوان را به

کارگری در این کارخانجات گماردند. دستان ظریف و دید قوی زنان برای بافندگی با نخهای ابریشمی ضروری بود. بدین طریق زنان قادر گشتند به درآمدهای نقدی دست یابند. در نتیجه بسیاری از این کارگران از ازدواج خودداری کرده و یا زمان عادی آن را به تعویق انداختند. برخی نیز تا سه سال پس از ازدواج هنوز به کار کردن ادامه داده و سپس ناچاراً به روستای محل زندگی خانواده شوهرشان برای بچه زایی منتقل می گشتند. جنبش چهار ماهه سال ۱۹۱۹ نقطه عطفی در مدرنیته شدن چین گشت. جنبشی که خواستار تحول سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بود و بالاخره سبب ایجاد تحولات جدیدی در جامعه چین شد. تحولاتی در مدارس و دانشگاهها به وقوع پیوست که در آن زنان می توانستند برای مشاغل چون آموزگاری، مددکاری اجتماعی، پرستاری، پزشکی و سیاسی آموزش یابند. جنبش کمونیستی به دلیل آن که از تغییرات اساسی در مناسبات سنتی زن و مرد، حمایت می کرد از پشتیبانی چشمگیر زنان برخوردار گشت. در سالهای ۱۹۲۰ حزب کمونیست چین قوانین ازدواج جدیدی را در مناطق روستا نسین به اجرا گذارد. و این کار حمایت بسیاری از زنان روستایی را نسبت به جنبش جلب کرد. در انقلاب کمونیستی سال ۱۹۴۹ انتظار می رفت که زنان شهر و روستا هر دو به طور کامل در تغییر و تحولات اقتصادی - اجتماعی جامعه شرکت کنند. زیرا مارکسیسم بر این اعتقاد است که وجود طبقات اساس تغییرات است. به هر جهت زنان چین برای ورود به بازار کار و دستیابی به رهایی خود تشویق شدند. آنها به جای مبارزه برای برابری جنسی برای پیشبرد ساختمان سوسیالیسم سازماندهی گشتند.

خیزده انقلاب فرهنگی در بین سالهای ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ سبب گشت که اکثریت زنان به استقبال «بازار سوسیالیستی» نوع دنگ شیوپین در سال ۱۹۷۸ روند. اما در همان دوران انقلاب فرهنگی بود که بسیاری از زنان وارد جبهه های تصمیم گیری سیاسی شدند. در این دوران زنانه بودن به اخصویات خورده بورژوازی، داشتن تلقی گشته و مورد انتقاد قرار می گرفت. از زنان حزب کمونیست انتظار می رفت که مبارز و بلند همت باشند. تبلیغات سیاسی چپانگ کینگ همسر مائوسه تنگ شربخش واقع گشت و تعداد زنان در کارهای دولتی در شهر، در ایالتها و در کل کشور دو برابر گشت. بعدها بسیاری از این زنان اقرار کردند که اجباراً وارد حزب کمونیست شدند و ورود به سیاست برایشان چندان جاذبه ای نداشته است.

هم اکنون، ۱۴ درصد از اعضا حزب کمونیست را زنان تشکیل می دهند اما تنها ۷/۵ درصد از اعضا کمیته مرکزی حزب زن می باشد. ۲۱ درصد کنگره ملی خلق را زنان تشکیل می دهند. تنها ۹ درصد نهاد پر قدرت کمیته های دائمی زنان هستند. سه زن به مقام عضو شورای عالی رسیده اند که مهمترین بدنه دولت است.

بدون شک پر قدرت ترین زن وزیر (WU YI)

است که مقام اول وزارت تجارت خارجی و اقتصاد را به عهده دارد. او به دلیل شایستگی و کارایی که در مواقع بحرانی سیاسی از خود نشان داده است، به این مقام رسیده است. با وجود این که موفقیتهای او می تواند چشم اندازی برای زنان جوانی که در سطح مدیریت یا مقامهای دولتی هستند ایجاد کند و سبب تشویق آنان گردد، به نظر می رسد که بسیاری از زنان شاغل شهری مایل نیستند برای پیومدن نردبان موفقیت در سیاست از خودگذشتگی نشان دهند و ترجیح می دهند وقت خود را صرف کارهایی کنند که درآمد بیشتری دارد.

اقتصاد و جنسیت

هم اکنون برای زنان چین فرصت برخورداری از موقعیتهای بزرگ مهیاست اما به همان صورت موقعیت بیشتر استثمار گشتن نیز وجود دارد. برای آتهایی که به

تحصیلات عالی دست یافته اند و یا جدی و پیگیر هستند موقعیتهای بسیاری وجود دارد. زنان مدیر به خوبی ثابت کرده اند که در امر مدیریت شرکتها بزرگ و کوچک در بازار جدید اقتصادی بسیار مؤثر بوده و از کارایی بالایی برخوردارند. بر طبق یک مطالعه توسط پژوهشگران آمریکایی و چینی این نتیجه حاصل گشته که زنان در امر مدیریت با مردان بازده ای یکسان داشته اند. خصوصاً در نقش ابراز قدرت کردن و مورد توجه قرار گرفتن.

ایجاد موقعیتهای تازه که از رفرمهای اقتصادی نشأت گرفته و همچنین قانون فقط یک بچه که دولت بر آن تکیه کرده و به نفع زنان بوده و مسئولیت آنان را در امر بچه داری کاهش داده به وضوح منجر به قبول مسئولیت مشاغل مدیریت از طرف زنان شده است. این زنان با تحصیلات عالی و تخصصهای خود طبقه زبده ای در میان توده مردم ایجاد کرده اند. نقطه مقابل آنها نیز زنانی هستند که در کارخانه ها به کار مشغولند. در سالهای ۱۹۹۰ عمده صادرات چین به تولیدات سنتی که فرآورده کار زنان بوده، اختصاص داشت. در ناحیه جنوبی چین زنان بخش عمده ای از نیروی کار کارخانجات بافندگی را که یکی از مهمترین صادرات چین است تشکیل می دهند. بسیاری از این کارگران از زنان روستایی جوانی هستند که از کارهای کشاورزی کم درآمد روی گردانیده و برای کسب پول نقد و یا به دلیل جذابیت شهرها، روستاهای خود را رها کرده اند. برای مثال در جنوب شهر سن زن نیمی از نیروی کار را زنان تشکیل می دهند. برخی از این زنان سرانجام با پی اندازهای قابل ملاحظه ای به روستای خود مراجعت می کنند. قریب بنگ ۵۰ هزار زن که به روستای خود در شهرستان کانگ دانگ بازگشته اند صاحبان تجارتیهای فردی و یا خصوصی هستند. طبق یک بررسی این زنان نه تنها در شکل ظاهریشان تغییر ایجاد گشته بلکه از جهت شخصیتی نیز قویتر گشته اند. آنها دیگر از این که به تنها در سلاء عام ظاهر شوند نمی هراسند. مستقل تر گشته و در امور تجارت نیز بسیار قویتر گشته اند. مشاغل که این زنان برای دیگر زنان ایجاد کرده اند ستون فقرات تجارت خارجی را تشکیل داده است. در سراسر چین زنان یک سوم از ۱۴ میلیون افراد روستایی که کار خودگردان دارند را تشکیل می دهند. در روستاها، زنان صاحب کار، کارگران زن را برای کارهای خدماتی و تولیدات صنعتی سبک ترجیح می دهند. زیرا بنا به گفته یک صاحب کارخانه زن آنها «مطیع تر» و دقیق تر از مردان بوده و با یکدیگر نزاع نمی کنند. همچنین کار آنها ارزانتر بود و مردشان کمتر از ۷۷ درصد مردان است که کار مشابه می کنند. آنها نیز مانند مادر بزرگهایشان کار بافندگی می کنند و زنان جوان در آستانه قرن جدید نیروی کار سازگار هستند که با وابستگیهای کمتر راضی به تقبل حقوق کم و ساعت کار طولانی هستند. این بخش خصوصی نوپا به طور مداوم نیازهای سلامتی و بهداشت و ترک کار به دلیل وضع حمل را نادیده گرفته، شرایط کاری ناام ایجاد کرده و به دلیل فقدان استانداردهای بهداشتی و امنیتی دولتی در این بخش در بسیاری از موارد جان زنان به مخاطره افتاده است. برای مثال، در سال ۱۹۹۲ دهها زن به علت آتش سوزی در یک کارخانه اسباب بازی سازی در کوان دانگ جان خود را از دست دادند. زیرا برای آن که کارگران نتوانند قبل از به اتمام رساندن ۱۲ الی ۱۵ ساعت کار محل را ترک کنند در کارخانه را قفل و پنجره ها بسته بوده است.

با این که در برخی موارد زنان از کمکیهای بهداشتی و سه ماه مرخصی دوران زایمان برخوردار هستند اما با این حال با مشکلات مزد نابرابر با مردان و فرصت کمتر برای ارتقاء مقام در بخش خصوصی روبرو هستند. در این بخش زنان کارگر غیر قابل اتکا، تر از مردان به حساب می آیند زیرا موظف به انجام

نیمی از آسمانها زنان در چین

بقیه از صفحه ۱۰

مسئولیت‌های خانه هستند. اما در شهرها این موضوع صحت چندانی ندارد. زیرا مردان چینی در کارهای خانه و نگهداری از کودکان فعالیت دارند. طبق یک بررسی رسمی مردان در چین به مراتب بیشتر از مردان آمریکایی در کارهای خانه همکاری می‌کنند. طبق این بررسی برای مثال مردان در شانگهای حدود ۸۰ درصد از کارهای خانه را انجام می‌دهند.

طبق آمار کشوری، بیکاری در میان زنان از درصد بسیار بالاتری برخوردار است. در میان کسانی که مشاغل خود را از دست داده‌اند و یا از کار برکنار گشته‌اند ۶۰ درصد از زنان تشکیل می‌دهند. ۶۰ درصد کارگران صنایع بزرگ که کارشان را از دست داده‌اند زنان هستند که ۶۷ درصد آنها بین ۳۵ تا ۴۵ ساله و دارای مدرک تحصیلی زیر دیپلم هستند. هم‌اکنون نخست وزیر چین، با قرار دادن رفرم صنعت بانفندی در رأس اهداف خود تصمیم دارد که در ۳ سال آینده ۱/۲ میلیون زن را در این حرفه به کار گیرد.

فدراسیون سراسری زنان چین که به پوزه بند سیاست‌های دولت چین معروف است، به شکل غیر منتظره ای دولت را به خاطر سیاست‌های بی نتیجه ای که جهت شغل یابی برای زنان پیش گرفته، مورد انتقاد قرار داده است. «پروژه پیشگامان» که به ابتکار این فدراسیون از سال ۱۹۹۵ اجرا می‌شود، سالانه برای بالغ بر نیم میلیون زن امکانات آموزش تخصص حرفه ای ایجاد کرده که سبب آن گشته که در سال ۱۹۹۷، حدود ۲۳۰ هزار نفر مشغول به کار گردند. بسیاری از زنان نیز به بخش‌های خدماتی منتقل گشتند. داشتن استقلال مالی در جامعه ای که به طور مداوم دچار تغییر و تحولات اجتماعیست آنچنان ضروری گشته که دو دختر دانشجو که برای این مقاله مصاحبه شدند اقرار کردند که رانندگی تاکسی و یا خودفروشی تنها مشاغل هستند که دارای درآمد بالا و مصونیت شغلی هستند.

«زنان» گشتن کشاورزی

قریب بر ۸۰ درصد از زنان چینی در مناطق خارج از شهرها، که در آن پیشرفت امر برابری زن و مرد کندتر بوده، زندگی می‌کنند. سیستم تقسیم مسئولیت، که از اوایل سالهای ۱۹۸۰ جزئی از برنامه اصلاحات دولت چین بود، سبب گشتن که نابرابری جنسی بر زنان این مناطق تحمیل گردد. این سیستم با ترک کشاورزی کلکتی به کشاورزان اجازه می‌دهد که هم برای خود و خانواده و هم برای دولت کار کنند. این سیاست از بسیاری جهات سبب احیاء دوباره جامعه سنتی گشته است زیرا این برنامه متکی به کار زنان در مزارع گشته و زنان این بار نه تنها متحمل رنج سنتهای گذشته از قبیل ازدواج و زندگی در میان خانواده شوهر و فشار برای داشتن کودک پسر شده‌اند، بلکه با تبدیل گشتن به نیروی کار کشاورزی بایستی متحمل کار سخت بیرون از محیط خانه نیز باشند. تمامی زنان در روستاها به غیر از زنان بسیار پیر و یا دختران بسیار جوان بایستی در مزارع کار کرده و همچنین وظایف کارهای خانگی و بچه داری و پرورش کودکان را به عهده بگیرند. از آنجایی که بسیاری از زنان جوان و مردان روستایی برای یافتن کار و زندگی بهتر به شهرها مهاجرت کرده‌اند، زنان سن متوسط و متأهل مجبور گشته‌اند در روستای خود باقی مانده و کار کنند. نتیجه این امر «زنان گشتن» کشاورزی را به وجود آورده است. طبق تخمینی از جانب دولت چین زنان بین ۴۰ تا ۶۰ درصد کار در مزارع را به عهده دارند که به اعتقاد دیگر محققان چینی این تخمین بین ۷۰ تا ۸۰ درصد می‌

باشد. البته چنانچه زنان گشتن کشاورزی ادامه یابد این امکان نیز وجود دارد که ارزشهای نابرابر گذشته، از آن متأثر گشته و تبدیل به قدرت گیری زنان شود. در حال حاضر بسیاری از این زنان تبدیل به نان آور خانواده گشته‌اند و حتی هنگامی که شوهرانشان از شهرها مراجعت می‌کنند این وضعیت ادامه می‌یابد.

زن و دولت

سیستم یک فرزندی دولت چین سبب ادامه دخالت‌های دیرینه دولت در زندگی خصوصی مردم گشته است. از سال ۱۹۸۰ که دولت تصمیم گرفت برای کنترل جمعیت از روش یک فرزندی استفاده کند قوانینی را تدوین کرد که خانواده‌ها را وادار به داشتن فقط یک فرزند کند.

البته این سیستم در شهرها مؤثر بوده و توانسته رشد جمعیت را کنترل کند. طبق این برنامه زنانی که برای بار دوم باردار می‌شوند باید جریمه قابل ملاحظه ای پرداخت کنند و یا با خطر از دست دادن شغل خود و یا کمک‌های درمانی و مسکن دولتی روبرو گردند. این زنان به خاطر فرار از این وضعیت در بعضی موارد اجباراً اقدام به سقط جنین می‌کنند. گاهی نیز شوهران آنها در محل کار خود جریمه می‌شوند. از طرف دیگر اضافه درآمدها و ترفیعات شغلی به خانواده‌های صاحب یک بچه سبب گشته که رؤسای آنها با رضایت خاطر خود فقط یک بچه داشته باشند.

با این که این روش‌ها فرهنگ فرزندی و خانوادگی را تغییر داده اما هیچگونه آموزشی به زنان جهت شناسایی هویت جنسی خود داده نشده است. با وجود مباحثات بسیار و باورهای گوناگون در مورد مسائل جنسی که در سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ وجود داشته هنوز اعتقاد کلی بر این پایه است که زنان طبیعتاً موجودی پشیمان‌زیردستی و تبعیت از مردان است. اما به تازگی ناشرین چینی حق خرید ترجمه کتاب‌های خودآموز به روش کلاسیک آن را به دست آورده‌اند. این کتابها مانند کتاب بدن ما خود ما (منهای بخش آمریکایی آن که در مورد هم جنس گرایان زن و مستریشن) و کتابهای فرانسیس دولنو در مورد خانواده و کودک و دیگر کتابهای روانشناسی هستند که انتظار می‌رود بازار داغی ایجاد کنند.

اما گذشته از شهرها، روستائیان کاملاً از طبقه برگزیده شهری تفکیک شده‌اند. مقررات سیستم مسئولیت، مهاجرت مردان به شهرها و سیستم یک فرزندی فشاری یک حدی بر روی زنان روستایی ایجاد کرده است. سیستم تقسیم مسئولیت که جهت تشویق روستائیان به زراعت به خاطر منافع خود طرح ریزی شده فشار بیشتری برای خانواده‌ها ایجاد کرده است. با مهاجرت مردان به شهرها و اجباری گشتن یک فرزند تعداد افرادی که می‌توانند کار کنند کم گشته و البته دهقانان با این سیستم مخالف هستند و با داشتن بیشتر از یک بچه از اجرای آن سرپیچی می‌کنند. این خانواده‌ها بیشتر به این امیدند که یک یا دو پسر داشته باشند که آنها را در کار سخت زراعت شریک گردانند و با آوردن عروس از مادر پدراهای پیر نگهداری کنند. زنانی که بیشتر از یک فرزند دارند در صورتی که برای یافتن شغل به شهرها پناهنده شوند نیز نمی‌توانند دارای شغلی گردند و زنان یک فرزند به آنها حق تقدم دارند.

به طور کلی می‌توان در مقایسه وضعیت زنان و مسئله یک فرزندی در شهرها و روستا این نتیجه را گرفت که در روستاها مردم تا حدودی توانسته‌اند کنترل را به دست گیرند و با پرداخت جرائم اوضاع را تا حدی به نفع خود بکشانند. اما پیامدهای آن برای زنان شهری دشوارتر بوده است. فدراسیون زنان چین علناً اعمال خشونت نسبت به زنانی که فرزند دختر به دنیا می‌آورند و همچنین استفاده از سانوگرام برای «انتخاب» جنس بچه را محکوم کرده است. روستائیان نیز از

راه‌های دیگری با سیاست یک فرزندی بازی می‌کنند برای مثال معمولاً تولد کودک دختر را به ثبت رسمی نمی‌رسانند. بدیهی است که بدون شناسنامه این دختران نمی‌توانند از مزایای کمک‌های دولتی از قبیل کمک‌های درمانی بهداشتی و غیره ... استفاده کنند و یا در مدارس اسنم نویسی کنند و یا این که در سنهای بالاتری بتوانند در رأی گیری شرکت کنند.

با وجود این که در سال ۱۹۹۲ دولت چین سیستم یک فرزندی را تا حدودی بازسازی کرد اما در مقابل اعتراضات پیاپی مردم روستا رسماً اعلام کرد که داشتن فرزند دوم به خاطر داشتن فرزند اول دختر جرم به حساب می‌آید. دولت چین تظاهرات کوچک و آرامی را که به طور مداوم به تعداد آن افزوده می‌شود را تحمل می‌کند. بسیاری از زنان تحصیل کرده چین علناً دولت را زیر سؤال برده و قوانین سرسخت دولتی را مورد انتقاد قرار می‌دهند. یک بررسی جامع از وضعیت زنان دلالت بر این دارد که داشتن سواد مهمترین عامل تعداد کودک است. دولت چین ادعا می‌کند که ۹۶/۲ درصد از دختران در سنهای ۷ تا ۱۱ ساله در مدارس ثبت نام کرده‌اند با این که در تئوری تحصیلات برای همه. صرف نظر از جنسیت آنها در دسترس قرار دارد اما عملاً هنوز درصد تعداد زنان با سواد در کل کشور جای پائینی را دارد. از ۲۰۰ هزار بی سواد چینی ۷۰ درصد آن را زنان تشکیل می‌دهند. در روستاها که زنان تحت فشار کار طاقت فرسا قرار می‌گیرند اغلب مانع به مدرسه رفتن دختران خود می‌شوند تا بتوانند از آنها در انجام کارها کمک بگیرند. کودکان مهاجر به شهرها نیز غالباً از رفتن به مدرسه محروم می‌گردند زیرا اسم نویسی آنان «غیر قانونی» بودنشان را بر ملا می‌کند.

در مناطق روستا نسین، دولت چین برنامه ای به نام «غنچه بهاری» به منظور سوادآموزی برای دختران طرح ریزی کرده است. این برنامه آنان را با کمک به پرداخت شهریه مدرسه، پرداخت هزینه خوراک، کفش، کتاب و عینک به رفتن به مدرسه تشویق می‌کند. بسیاری از زنان بزرگسال نیز از طریق کمک‌های سازمانهای غیر دولتی و یا فدراسیون زنان سراسری چین تحصیل می‌کنند. اما هنوز برای دختران خانواده‌های مهاجر بدون شناسنامه حرکت مهمی انجام نگرفته است.

از طرفی دیگر زنان چین که تحصیلات خود را به حد گرفتن مدرک لیسانس ادامه داده‌اند تعدادشان بسیار کمتر از مردان هم‌تراز خودشان است. حتی در برخی موارد به نسبت ده به یک می‌رسد. استادان دانشگاه گله مندند که به زنان دانشجوی فوق لیسانس صریحاً گفته می‌شود که صاحبان کار بیشتر ترجیح می‌دهند مردان را به استخدام خود دریاورند با این حال زنان دانشجو باز هم مایلند در رشته‌های علوم خصوصاً رشته پزشکی به تحصیل خود ادامه دهند. در چین، تعداد فارغ التحصیلان زن در رشته مهندسی و علوم از ایالات متحده بیشتر است.

پیدایش نمودی تازه!!

فرهنگ جدید شهری توجه خاصی را نسبت به زنان معطوف کرده است. موضوعاتی که زمانی پوچ و بی ارزش به حساب می‌آمدند مانند سکس، طلاق، خشونت علیه زنان هم اکنون سوژه‌های اصلی شوهای تلویزیونی و مجلات گشته است. بنا بر اظهار فدراسیون سراسری زنان چین تقاضا برای انتشارات ماهیانه یا مجلات هفتگی که مربوط به زنان است بالا رفته. این فدراسیون می‌گوید که شعبات آن هم اکنون ۴۷ مجله انتشار می‌دهند که این رقم بسیار بالائی نسبت به تعداد انگشت شماری که در دوران مائوتسه تون منتشر می‌شده، است. برنامه‌های تلویزیونی نیز همچنین برای جلب تماشاگران زن دست به تغییرات مهمی بقیه در صفحه ۱۴

بررسی دو کارنامه

منصور امان

یکسال و اندی پیش، با آغاز دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی، شعار کسانی که وی را به اتکا بیان، دگرگونه اثر موتور و اهرم رفرم و استحاله رژیم جمهوری اسلامی پنداشته و معرفی می کردند، کم نبود. به راستی نیز در نگاه اول، شعارهایی مانند «توسعه سیاسی»، «جامعه مدنی»، «حکومت قانون»، «مشارکت مردمی»، «بآور به زنان و جوانان»، «مفاهمه و مدارا»، و «و در یک کشور استبداد زده، به ویژه هنگامی که از دهان بالاترین مقام اجرایی آن شنیده شود، می تواند به عنوان یک نقطه چرخش در سیاست و چاوش دگرگونیهای در راه انگاشته شود. بسیاری از جریانهای سیاسی نیز - حتی آن دسته که انتخابات ریاست جمهوری را تحریم کرده بودند! - در «بیان» پوپولیستی خاتمی، شتابان، وظایف و اهداف خویش را باز یافته و طوفان حماسه دوم خرداد، در فوجان قهوه اپوزیسیون بی رقم، توفین گرفت.

اکنون با مروری بر کارنامه ۱۸ ماهه دولت خاتمی نه تنها برای چندمین بار ثابت می شود که این رژیم استحاله پذیر نیست بلکه بیش از هر زمان دیگری آشکار گردیده که هیچ نیروی رفرمیستی هم در درون آن شکل نخواهد گرفت. کلیه اصلاحاتی که خاتمی وعده تحقق آنها را می داد و استحاله طلبان به عنوان اسناد بی بدیل درستی تحلیلهای خود، سنگشان را به سینه می زدند. امروز دیگر چیزی جز آیین افلاس یک رژیم و هوداران خود غرض آن به شمار نمی رود.

در برخورد به مسأله لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان، یا به عبارت بهتر اهرمی که امر انتخابات حتی در چارچوب همین رژیم را عملاً به یک نمایش از پیش تعیین شده و مبتذل بدل می گرداند، خاتمی نه تنها هیچ اقدامی به عمل نیاورد بلکه با فراخواندن مردم به شرکت در انتخابات مجلس خبرگان، عملاً بر چنین نظارتی مهر تأیید نیز نهاد.

در خلال دوران مذکور، این جمهوری اسلامی خدینی ست که با کلیه ویژه گیهای شناخته شده خود استمرار یافته است «جامعه مدنی» آقای خاتمی در هیچ یک از ارکان و حتی نمادهای «ام القرا» حضور نیافته است. هیچ حزب یا گروه مخالف (حتی آنان که قانون اساسی رژیم را گردن نهاده اند) و هیچ تشکل صنفی و حرفه ای اجازه فعالیت پیدا نکرده است. مطبوعات نیمه مستقل و بی متعلق به گزارشات گوناگون مانند توس، جامعه، نوید اصفهان، راه نو، توانا و ... در معرض تعطیلی قرار می گیرند و گردانندگان آنها به شکنجه، محاکمه و زندان کشیده می شوند.

با قتل پروانه و داریوش فروهر، زیر نگاه وزارت اطلاعات، ربودن و سپس قتل نویسندگان سرشناسی همچون محمد مختاری و محمد جعفر پوپنده و قتل مجید شریف، سیاست «مدارا» و «دگراندیش نوازی» آقای خاتمی نتایج مادی خود را به کمال عرضه نمود. (حال از خیل زنان و مردان گمنامی که در طول این مدت اعدام، تیرباران و سنگسار شده اند، می گذریم).

اظهار تأسف جانگداز خاتمی از به کیفر رسیدن جلال اوبین، به خوبی جهت همدردی و گرایش فکری او را به نمایش گذاشت. «سید خندان»، جنایت بی شمار لاجوردی را «مبارزه برای حفظ نظام» خواند و با همین منطق استحاله طلبان چشم در راه را که دیرگاهی خاتمی را انتخابی میان ولایت فقیه و دولت مدرن معرفی می کردند، مات و متحیر بر جای نهاده و به ستایش «رکن رکن نظام» می نشیند.

شعار «عدالت اجتماعی» وی اگر چه به آزادی راهزنان مستقر در شهرداری تهران انجامید ولی نه تنها تغییری در شرایط فلاکتبار معیشتی اکثریت مردم به ارمغان نیاورد بلکه در عوض به وخامت هرچه بیشتر آن

نیز انجامید. افزایش انفجار آمیز نرخ تورم و عدم توانایی دولت حتی در پرداخت حقوق کارمندان خویش، تنها یکی از آثار عدالت فرضی وی می باشد.

البته از حق نباید گذشت، به نظر می رسد «حاکم کردن قانونمداری» تنها رفرمی باشد که تاکنون نتایج مادی روشنی از خود به جای گذاشته است. بدینگونه که در گذشته اوباش حزب الهی به طور مستقل و با درو پنجره شکستن به تعطیل روزنامه ها و نشریات اقدام می نمودند اما اکنون «دادگاه مطبوعات» بخشی از این وظیفه را به عهده گرفته است! پیشتر منطق «روسری یا توری» و «مهجور بودن زنان» توسط گله های موتورسوار جاری می گردید، امروز اما ارگان قانون گذاری حکومت، با تصویب قوانینی مانند «منع استفاده ایزاری از زنان» و «اجداسازی خدمات پزشکی» کلیه دواثر دولتی، خدماتی، مطبوعاتی و ... را به منصب موتورسواران ارتقا داده است.

و همه اینها هنگامی روی می دهد که خاتمی به عنوان رئیس قوه مجریه هم از حقوق و اختیارات قانونی و هم از ابزار و امکانات اجرایی مکفی برای نزدیک شدن تدریجی به شعارهای خود برخوردار بوده است. به عنوان مثال وزارت کشور او می توانست برای احزاب و انجمنهای سیاسی و صنفی پروانه فعالیت صادر نماید. همین وزارتخانه - به ویژه پس از تفویض مسئولیت نیروهای انتظامی بدان از سوی خامنه ای - به خوبی قادر به مانعیت از فعالیت و تحرک چماقداران و اوباش بود. وزارت ارشاد او می توانست محدودیتهای انتشاراتی و سانسور را لغو کرده و حقوق نویسندگان، روزنامه نگاران، مؤلفین و ناشرین را در نشر و پخش مطالب، حداقل محترم بشمارد. وزارتخانه های اقتصاد، صنایع، تجارت خارجی و مؤسسات مالی مانند بانک مرکزی سازمان برنامه و بودجه و دواثر مالیاتی می توانستند عملاً بر غارتگری، اختلاس و حیف و میل داراییها و درآمدهای کشور مهر پایان بدهند.

هیچ کس مانع خاتمی برای ارائه لایحه لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان به مجلس نشده است. کسی نمی تواند وی را از فعال کردن هودارانش، به تجمع و راهپیمایی کشاندن آنها به منظور پشتیبانی از شعارهایش منع کند. چه کسی می تواند به او فرمان حمایت و تجلیل مکرر از «رکن رکن نظام»، ارسال پیام تسلیت به مناسبت مجازات لاجوردی یا دادن فراخوان به شرکت در انتخابات مجلس خبرگان را داده باشد؟ اگر وی و دولتش بر خلاف مواد مصرحه در قانون اساسی جمهوری اسلامی، از چنین اختیاراتی برخوردار نیستند یا حاضر به پذیرش تبعات تحقق شعارهایشان نیستند، پس به کدام دلیل موجه، خاتمی هنوز به جا و بیجا شعارهایش را تکرار می کند و روضه «جامعه مدنی» می خواند؟

تنها یک شارلاتان سیاسی و مردم فریب مادرزاد می تواند وعده انجام اصلاحاتی را بدهد که در توان او نیست. کردار خاتمی هیچ مرزی با شارلاتانیسم سیاسی ندارد، هر چند که بتواند بهتر از رفسنجانی لبخند بزند. آنان که شیفته پوستری تبلیغاتی «سید خندان» شده اند، شاید اگر نیک تر بنگرند جز پوزخند و دهن کجی چیز دیگری در آنها کشف نکنند. او مدافع و پاسدار «نظام» است و کارنامه اش خلاف این را نمی گوید. بنابراین این خاتمی نیست که از «خطه خود عدول کرده است، بلکه استحاله طلبان هستند که با انتظارات رویایی و چشم انداز خوش باورانه ای که برای وی ترسیم کرده بودند. هم موجب سوء تفاهم خود شده و هم دیگر بار به کاهدان زده اند.

بازگشتی کوتاه به انبوه مقالات، سخنرانیها و سمینارهایی که در این فاصله چاپ، ایراد و برگزار شده اند تا یک تمایل مجرد را بر جایگاه حقیقتی موجود و مشخص نشانده و توجیه دلنشین رفرم را برای اقدام جانکاه مستقل لایایی بخوانند، رخ نمایی یک واقعیت تأسف برانگیز و همزمان هشدار دهنده است.

طیف راست و میانه اپوزیسیون با دنباله روی از خاتمی نشان داد که تا چه حد در برابر هیجانات لحظه ای و جنجال تبلیغاتی آسیب پذیر است. و این شاید تنها نقطه ضعف آنان نباشد. در هر جامعه ای که به گونه ای ابزارهای نظر سازی (نوشته، گفتاری، تصویری و الکترونیکی) جایگاه معینی را به خود اختصاص داده باشند، امکان دستکاری نظری و تحت تأثیر قرار دادن افکار به سود یا زیان یک سوژه همواره وجود دارد. در چنین کارزارهایی مخاطبین اصلی را معمولاً آن اکثریتی تشکیل می دهند که درجه سازمانیافتگی نظری و مادی آنان از رُفا و گستردگی لازم برای تطبیق و مقایسه استدلالها، اخبار و تفاسیر عرضه شده با معیارهای تجربه شده و قوام یافته خویش، برخوردار نیست.

اگر یک پدیده یکنواخت و ساکن اجتماعی به نام «افکار عمومی» وجود داشته باشد (که در آن تردید بسیار وجود دارد) ساختن و پروراندن آن تنها می تواند بر انعکاس بی واسطه و تکت عنصری آنچه که به عنوان واقعیت معرفی می شود. یا برجسته نمودن اجزایی از آن به طور مجرد، متکی باشد. طیف راست و میانه که در واقع به مثابه هر گرایش متشکل اجتماعی دیگر می بایست نقش فیلتر حوادث پراکنده و تبدیلیشان به داده های قابل تعقیب و دارای ارتباط منطقی را به عهده داشته باشد، خود توسط رویدادها به حرکت درمی آید و به مقام مبلغ و مروج آنها تنزل می یابد. و از این راه نه تنها به یک منبع غیر قابل اعتماد برای ارزیابی و تحلیل شرایط بدل می گردد بلکه به آنان که از گیج سری بهره می برند و به چشم مردم خاک می باشند، سکوی پرش وام می دهد.

این که احزاب و جریاناتی که به هر شکل ادعای نمایندگی و یا حتی رهبری دسته ها و لایه های معینی را دارند، خود از چنان پتانسیل ناچیزی از استحکام نظری و چارچوبهای شکل گرفته فکری برخوردار هستند که به راحتی به بازیچه و حتی همدست مخالفین خود تبدیل شوند، نکته تأسف بار در این مسأله است. تجربه نشان داده است که طیف مزبور در هر نقطه عطف اجتماعی، دنباله رو رویدادهایی بوده است که اهمیت خود را نه به خاطر انطباق با نیازهای پیشرفت اجتماعی بلکه از جاری بودن در سطح یا به عبارتی برجسته جلوه گر شدن، کسب کرده بودند. رد پای این سیاست معطوف به بوق و کرنا و مرعوب آن را چه در قیام ضد سلطنتی و تحولات پس از آن و چه در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی می توان به خوبی مشاهده کرد. استناد به «افکار عمومی» و توده بی حجمی با نام مستعار «مردم»، را باید عوامفریبانه ترین توجیهی به شمار آورد که یک جریان سیاسی می تواند در برخورد به لغزشها و داوریهایی نادرست خود از آن بهره جوید.

و این درست همان استدلالی است که راستها و میانه روهای ما پس از هر شکست بی افتخار، سخاوتمندانه بدان دست می یازند. در برخورد به خاتمی، طیف مزبور با درس گیری از گذشته، منتظر نتیجه قمار و شرط بندی خود نشده و از همان بدو حمایت از رئیس جمهور مالاها، «مردم» را به همدستی خود گرفته و از شیفتگی و احترام خود در برابر رأی ۲۰۱ میلیون سخن می راند. پیام این حسابگری در واقع این است: «ما از رأی مردم دفاع می کنیم، اگر انتظارات از حاصل آن (خاتمی) برآورده نشد، مسئولیت متوجه ارزیابی اشتباه خودشان است». یا به بیان دیگر فشار «افکار عمومی» را به آن اندازه بزرگ نشان می دهند که بتوانند در سایه آن نقش خویش را تنها به یک پذیرش بزرگوارانه و از سر صدق تقلیل داده باشند. حال آن که هیچ جریان سیاسی که برای نظرات، ارزیابیها و داوریهایی خود اهمیت قائل باشد. بدان گونه که به انتشار عمومی آنها بپردازد و پیرامونشان ساختارهای تشکیلاتی ایجاد کند. هرگز هیچ تحلیل سیاسی را تنها به اتکا، شمار طرفداران بقیه در صفحه ۱۴

تنها مشکل امپریالیسم

سعید کیوان

نشریه پیام فدایی ارگان چریکهای فدایی خلق ایران در شماره ۲۰ خود به تاریخ شهریور و مهر ۷۷ مطلبی با عنوان «بیرامون ترور قصاب اوین» منتشر کرد. در این مقاله در مورد سوابق لاجوردی و جنایاتش و همچنین گذشته لاجوردی در زمان شاه و این که او تنها یک جز، در سیستم سرکوب رژیم جمهوری اسلامی بود به تفصیل سخن گفته شد. در پایان از این که لاجوردی از یک مخالف رژیم شاه که خود در زندان بود تا این که تبدیل به یک قصاب گردید این نتیجه گرفته شده که: «آنها باید بدانند که در مبارزه بر علیه رژیم سفاک جمهوری اسلامی و اربابان امپریالیستش - مبارزه دلاورانه ای که تاکنون به قیمت ریختن خونهای پاک بسیار و خسارتی مادی و معنوی بی شماری به پیش رفته. و در حالی که این مبارزه در ظاهر، یک صف رنگارنگ از تمامی نیروهای اجتماعی، افراد و سازمانها را با منافع طبقاتی و برنامه های متفاوت در یک طرف میدان قرار داده. ما نمی توانیم چشم و گوش بسته طرفدار نیروهای باشیم که با ظاهری چرمی و ادیکال و شاید با حرارتی دو چندان، شمار مرگ بر جمهوری اسلامی را می دهند و از اشکال رادیکال مبارزه استفاده می کنند، اما در عمل هنوز به قدرت نرسیده زندانها و سپاهچالهای حکومت خود را البته در ابعادی کوچکتر حاضر کرده و لاجوردیهای خود را پرورش می دهند. ما نمی توانیم از اعمال نیروهای طرفداری و یا از آنها پشتیبانی کنیم که مبارزات آنان در جهت تحقق برنامه هایی است که حداکثر، تمویض شکلی از سلطه وحشیانه امپریالیستی در قالب جمهوری اسلامی را با اشکال دیگر این سلطه یعنی جمهوری دموکراتیک اسلامی یا رژیم مشروطه سلطنتی هدف خود قرار داده اند.»

با نگاهی به مطلب ع - شفق نویسنده این تحلیل، خواننده به چند نتیجه گیری می رسد. این که مجاهدین شکنجه گاه و زندان و شکنجه گر دارند، البته در مقیاس کوچکتر، این که مجاهدین ظاهری رادیکال دارند و با حرارت هم شعار مرگ بر رژیم را می دهند و از اشکال مبارزه رادیکال هم استفاده می کنند، این که الترناتیو شورا یک الترناتیو امپریالیستی است که تنها می خواهد یک شکل وحشیانه سلطه را به شکل دیگر تبدیل کند و توده های آگاه نباید فراموش کنند که با آنها نیز همچون سگهای زنجیری (حیوان مورد استفاده این گروه که سستا از آن برای بیان کلمه مزدور مورد استفاده قرا می گیرد) دیگر امپریالیسم باید مبارزه کنند، و در نهایت این که قهرمان ملی علی اکبر اکبری و لاجوردی جلال هر دو از یک جنس یعنی شکنجه گر بودند.

خواننده پس از خواندن و تجزیه و تحلیل این مطلب به یک نتیجه کلی تر می رسد که نه ربطی به رژیم، نه به مجاهدین، نه به مبارزه و شکل رادیکال و آگاهی توده ها و غیره پیدا می کند. نتیجه نهایی این می شود که امپریالیسم چقدر کودن است که به جای صرف این همه انرژی و هزینه برای به وجود آوردن رژیم و مجاهدین و ساخته و پرداخته کردن این سناریو، ایجاد جنگها و درگیریهای بزرگ بین مجاهدین و رژیم مثل فروغ جاویدان که امکان بی ثباتی منطقه را برای خودش به وجود آورد تنها می توانست دست به چند عمل جزئی بزند. مثلا زندانها و شکنجه گاههای رژیم و مجاهدین را در عم ادغام کند، مثل ادغام کمپانیهای رقیب البته با ظواهر مختلف که در این صورت مسأله کمبود جا برای زندانیان هم کمی بهبود می یافت. با این که از ابتدا در تقسیم رلهای این نمایشنامه توسط امپریالیسم نقش رادیکال را به جای مجاهدین به رژیم بدهد. در این صورت این جذابیتهای که مجاهدین دارند را رژیم می داشت و دیگر اینهمه جنگ و دعوا به راه نمی افتاد. یا این که اصلا چرا در میان راه به فکر تغییر شکل سلطه بیفتد یعنی از اول در نام جمهوری اسلامی یک کلمه دموکراتیک می گنجاند و قال قضیه را می کند. ولی تنها برای انجام این کارها امپریالیسم در یک حالت ممکن بود دچار اشکال شود و آن هم وجود ع - شفق بود که دست امپریالیسم را بخواند و رو کند. □

خاتمی مسلمان افراط گراست و

از مجریان جنایتهای رژیم

شاپور قره ملک لو

هفته گذشته مطبوعات آلمان ترورهای جدید رژیم جمهوری اسلامی را این چنین تفسیر کردند که «داریوش فروهر و پروانه فروهر ترور شدند، محمد مختاری و مجید شریف دو نویسنده مخالف رژیم به دست افراد ناشناس ترور شدند، محمد جعفر پوینده نویسنده دیگری نیز ربوده و کشته شده است و نام هوشنگ گلشیری در لیست سیاه ترور رژیم قرار دارد. مخالفان رژیم مقفود می شوند و بعد از مدتی جسد آنها پیدا می شوند اما اثری از قاتلان پیدا نیست. انگیزه و علت این ترورها «بی اعتبار» نمودن خاتمی است که در پی دموکراتیزه کردن رژیم می باشد و سنگهایی که محافظه کاران بر سر راه خاتمی قرار داده است. خاتمی خواهان رفرم دموکراتیک می باشد و این رفرم ضایعه و ففقدانی برای کشورهای جهان و اسلام به بار نمی آورد. در زمانی که خاتمی ناخواسته لاش کش این حکومت خداوند شده است!»

نخست باید توضیح داد که رژیم جمهوری اسلامی و جهان اسلام پیشرفتهای تکنولوژیکی را در فرم اتومبیل، سلاح و کامپیوتر که از غرب وارد می کنند و با این وجود حقوق بشر و دموکراسی را خارج از مرزهایشان می گذارند و در محدوده این حکومتیهای اسلامی گروههای اسلامی خود را تندرو یا میانه رو می نامند و در این میان بناهای پلورالیسم اسلامی و دموکراسی اسلامی را هم پیش بینی می کنند. آنها توسط یک درک مذهبی استبدادی خواهان یک حکومت اسلامیند که در آن کثرت گریبی عقاید قابل تفکر می باشد.

در کنفرانس بین المللی کشورهای اسلامی یک قانون اساسی بین المللی اسلامی تشریح شده و از طرف بیشترین حقوقدانان و فقهای اسلامی این کشورها تکمیل شده است. بر طبق این پیش نویس پارلمانها و تقسیمات قدرت زیر چتر دموکراسی با حقوق اسلامی استدلال می شوند و همچنین یک حقوق بشر اسلامی جهانی نیز ارائه داده شده که با توجه به آن باید آزادی بیان و .. حفاظت شود. با بررسی این کشورها تصویر هشیار کننده ای عرضه می شود.

بر طبق جدیدترین گزارش عفو بین الملل در جمهوری اسلامی اعدامهای وحشیانه، غیر قانونی، دادگاههای غیر منصفانه، بازداشتها وسیع یا ربودن و ترور مخالفان سیاسی و دگراندیشان در دستور کار روزانه رژیم است و در این گزارش درج شده که یک مجادله هم سو در درون دسته بندیهای درونی رژیم هم به نقض حقوق بشر ختم می شود. این کشمکشهای درونی رژیم، جنگ و ستیز بین ایران و افغانستان و دشمن آشکار حاکمان اسلامی عربستان و کشورهای عربی بر ضد خویشاوندان مذهبیان در ایران با توجه به برداشتهای مختلف از ارزشهای اسلامی ناشی می شود. در افغانستان و الجزایر جایی که به گزارش عفو بین الملل حقوق بشر با شیوه های خشن و غیر انسانی نقض می شود، هم حکومت و هم اپوزیسیون حقوق بشر را نقض می کنند. در عراق دیکتاتوری صدام سرکوب مردم را با تبلیغات اسلامی پنهان می کند. در بحرین اقلیت شیعه را دولت به طور سیستماتیک سرکوب می کند. و به طور کلی در کشورهای اسلامی وضیعت حقوق بشر سرخ فام نیست. این گزارش فهرستی از نقض حقوق بشر در کشورهای غیر اسلامی مانند چین، هند، نامیبیا، گواتمالا را نیز ارائه می دهد. و این اشاره به عنوان مقایسه حقوق بشر، هیچ تذیب کننده ارتباط اسلام و نقض حقوق بشر نیست.

بقیه در صفحه ۱۴

کره سوسیالیستی و پنجاهمین

سالگرد انقلاب

اسد طاهری

روز ۱۴ سپتامبر دولتهای کره جنوبی، ژاپن و ایالات متحده آمریکا در واشنگتن در ارتباط با جمهوری دموکراتیک خلق کره نشستی داشتند. گزارشهای حاصله نشان می دهد که کشورهای امپریالیستی و همدستانشان سعی در این دارند که حکومت سوسیالیستی کره را زیر فشارهای بیشتری قرار دهند.

امپریالیسم ژاپن تا سال ۱۹۴۵ در کره حکمرانی داشت. نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۴۵ کره جنوبی را به تصرف خود درآوردند و تا سال ۱۹۵۳ (۱۹۵۳ - ۱۹۵۱) نیروهای نظامی خود را در آن جا نگه داشت و حکومت کره جنوبی در این میان حکومت مطیع این دو ابرقدرت بود.

ایالات متحده آمریکا و کره جنوبی نمی خواستند دست از جنگ بکشند و جنگ را علیه حکومت مردمی کره شمالی پایان دهند. این سه کشور در فکر این بودند که با کره شمالی چگونه جنگ را به پایان دهند و چه رابطه ای داشته باشند. این چیزی بود که جمهوری دموکراتیک خلق کره به مدت یک دهه دست به گریبان آن بود. سرانجام امپریالیسم تصمیم به این گرفت که یک رابطه معمولی با کره شمالی داشته باشد.

در تاریخ ۳۱ اوت، ژاپن کره شمالی را متهم به پرتاب موشکی به طرف مرزهای کشورش کرد. بلافاصله دولت مردمی کره شمالی توضیح داد که این راکت ماهواره ای بوده و هیچ گونه موشک تخریبی با خود حمل نمی کرد. روسیه گزارش جمهوری دموکراتیک خلق کره را تأیید کرد. اما در عوض تولید کمکهای انسانی و ضروری خود را به کره شمالی به تعویق انداخته است.

ژاپن و کره جنوبی برای این موشک ماهواره ای همچنان کره شمالی را زیر انتقادهای شدید قرار می دهند. این در حالی است که برای اولین بار در این دهه دو کشور کره جنوبی و ژاپن در بحران اقتصادی بسیار حادی به سر می برند.

در حال حاضر ژاپن در تدارک ساختن یک موشک اکتشافی می باشد که به طرف کره شمالی پرتاب کند. تاکنون واشنگتن در رابطه با موشک ماهواره ای کره سکوت کرده و نظری در این جریان نداده است، اما جمهوری خلق کره را به تولید بمب اتمی محکوم می کند. این در حالی است که پنتاگون دشمن شماره یک خلق کره در خاک کره جنوبی وزارتخانه اتمی اش را به طرف جمهوری دموکراتیک خلق کره نشانه گرفته است. خلق کره و پنجاهمین سالگرد انقلاب

در روز ۹ سپتامبر کره شمالی پنجاهمین سالگرد انقلاب خود را در پیونگ یانگ، این سمبل مقاومت و اقتدار و استقلال یک کشور سوسیالیستی جشن گرفتند. بعد از سالها جنگ، خلق کره به رهبر چریکهای حزب کارگر و به دبیرکلی کیم ایل سونگ توانست متجاوزگران ژاپنی را بیرون کرده و یک دولت سوسیالیستی را بنیانگذاری کند. در این روز موج خروشان صدها هزار نفر برای سپاس و قدردانی از دستاوردهای انقلاب گرد آمدند.

به گزارش سی ان ان ستونهای گارد سرخ رژه های منظم خود را به طرف میدان شهر در مقابل صدها هزار نفر مستقر در میدان که پرچمهای قرمز خود را در هوا به چرخ درآورده بودند ادامه دادند. متخصصین کره برایشان باورنکردنی است که بعد از یک دهه از فروپاشی بلوک شرق هنوز این کشور قدرتمند در برابر کشورهای بزرگ قدرت نمایی می کند.

حقیقت این است که مردم به صداقت و وفاداری جمهوری دموکراتیک خلق کره و حزب کارگران کره اعتماد راسخ دارند و آنها نمی خواهند آلت دست امپریالیستها باشند. □

بررسی دو کارنامه

بقیه از صفحه ۱۲

آن یا درجه مقبولیت عامه اش، درست یا غلط معرفی نخواهد کرد.

صرف نظر از این، هیچگاه به درستی مشخص نشده که گرایش «عمومی» به این یا آن جناح رژیم توسط کدام آمار و ارقام و تحقیقات نظر سنجانه مستند گردیده اند. یگانه منبعی که در این ارتباط از آن فاکت گرفته می شود - البته بدون آن که نامی از آن برده شود - وزارت کشور ملاحظه است و تجربه انتخابات، حتی در شرایط نیمه دموکراتیک اواخر قیام نشان داده است که حکومتگران تا چه اندازه در ارقام سازی گشاده دستند. عدم توجه به این واقعیت ساده، حال چه عامدانه و چه سهل انگارانه، مقدمات اتخاذ چگونگی سیاست در برابر رژیم را بر پایه هایی قرار می دهد که هر رویداد تازه، ترک دیگری بدان اضافه می کند. و این در حالی است که اغلب پنهان شدگان در پس «رأی بیست میلیونی»، خود اذعان دارند که شکست کاندیدای ولایت فقیه در واقع رأی منفی به کل نظام می تواند قلمداد شود. در چنین صورتی آنچه که می بایست از جانب این طیف مورد تاکید قرار می گرفت منطقاً پیام نهایی شرکت کنندگان در انتخابات و نتیجه گیری سیاسی آن می بود و نه ماحصل بی واسطه آن.

راست و میانه نشان داد که خود از «زیرکسی و هوشیاری» که «رأی دهندگان» را بدان می ستاید، بهره چندانی نگرفته است و علیرغم تجلیل منزه طلبانه از «انتخابات» و «رأی مردم»، از پتانسیل لازم برای حل شدن در منازعات درونی رژیم و از این طریق صف آرابی در برابر مردم برخوردار است.

نقشی که برخی از چهره های منتسب به این طیف، به ویژه طی دوران اخیر ایفا نموده اند، چیزی جز بیان واقعی فرضیه بالا نیست. اینان به صراحت و بی هیچ مرزبندی، به مبلغ جناحی از رژیم تبدیل شده و عملاً وظیفه سخنگویی آن را به عهده گرفته اند. هنگامی که به مقایسه میان شعارها و عملکردهای خاتمی پرداخته می شود. آنان از «زیاده طلبی» برخوردار می دارند و خواهان «فرجه» برای او می شوند. زمانی که به افزایش سرکوب و پیگرد اشاره می گردد، آنها از «دستهای نامرئی»، گروههای فشار و «بسته بودن دستهای دولت» سخن می گویند. هرگاه حرفی از بحران اقتصادی به میان آید، وجیه المله ها از «کارسختی و مانع سازی بر سر راه اصلاحات دولت خاتمی» گله می کنند. حتی اگر تناقض آشکار عملکرد وزارت ارشاد خاتمی با ادعای حمایت از «دگراندیشان» و دفاع از آزادی وی مورد پرسش قرار گیرد، اینان از چنان وقاحتی برخوردار هستند که از «ناصراد بودن برخی وزراء» سخن بگویند.

فراخوانهای سیاسی این چند تبلیغاتی - که به هر مناسبتی در این راه و در آن روزنامه سر و کله شان پیدا می شود و نشان می دهند تا چه حد رسالت یا مأموریت خود را جدی می گیرند - بدان حد با واقعیات جاری در کشور بیگانه و در تناقض است که جز با دام گذاری نمی توان آن را تعریف و مقایسه کرد. دقیقاً در گیروار سرکوب دانشجویان و بازداشت و بازجویی نویسندگان و روزنامه نگاران، رهنمود بازگشت و درخواست اجازه برای فعالیت قانونی صادر می کنند. در اوج تلاشی رژیم به باندهای مختلف، اپوزیسیون را به توجه و در نظر گرفتن «منافع استراتژیک ملی» و خطر از کف رفتن آن به بهانه های بی سر و تهی مانند

هجوم طالبان یا خط لوله نفت و گاز آسیای میانه و غیره فرا می خوانند.

در نظر به رویکردهای سیاسی این افراد، آنان را به هر دسته بندی می توان منتسب دانست به جز اپوزیسیون. بدین جهت همه آن محافلی که بدون توجه به نیت واقعی، سابقه و عملکرد آنها، به تریبون نظرات سؤال برانگیزشان تبدیل شده اند. یقیناً نه به این امر تضعیف و یا حتی استحاله رژیم یاری می رسانند و نه به پیشبرد بحث و گفتگو در این باره. اگر این جماعت تنها به خرده بخشی از تصویری که از اوضاع سیاسی کشور ترسیم می کنند، به راستی باور دارند، بنابراین می بایست بخت خویش را در همان چارچوب و یا همان پیش شرطهایی که دیگران را به آن توجه می دهند، به آزمایش بگذارند و درستی ادعایشان را در عمل و در کردار سیاسی به دیگران بقبولانند. کما این که برخی از این زمره، به راستی نمی توانند از محدودیت نوشتاری در ایران یا امکان تماس با محافل معینی در رژیم گله و شکایتی داشته باشند!

امروز و در حالی که جامعه ایران بیش از هر زمان دیگر، در تب و تاب تحول به سر می برد و تضاد ساختارهای عقب مانده و ارتجاعی رژیم با نیازهای آن مرتباً عمیق تر می شود، شناسایی تفاوت میان حرف با عمل و رفرم با سازش نه مقوله ای آکادمیک که امری مجسم، زنده و حاضر است. هر رویداد جدید این تفاوت را در هیأتی جدید به نمایش می گذارد و مدعیان و مدافعان این یا آن را آماج داوری قرار می دهد. تلاشهای مضحک برای ترمیم چهره های بور از هم اکنون آغاز گردیده است و موشها، کشتی سوراخ شده را آهسته و منظم ترک می کنند. در این رابطه شاید بتوان کارنامه خاتمی و طیف راست و میانه را با این جمله جمع بندی کرد: برخی را همیشه می توان فریب داد، همه را می شود برخی اوقات فریب داد اما همه را همیشه نمی توان فریب داد. □

دسامبر ۹۸

خاتمی مسلمان افراط گراست

بقیه از صفحه ۱۳

پیش نویسهای موفق حقوق بشری از طرف تمام دسته بندیهای درونی رژیم و خاتمی و حکومتهای اسلامی متفکرانه شده است. خاتمی و دارودسته اش از حامیان حقوق بشر اسلامیند و با توجه به این نوع مخوف حقوق بشر است که تمام جنایتها در ایران رخ می دهد.

غرب همواره به دلایل اقتصادی به حمایت رژیم پرداخته است. رسانه های خبری غربی در این راستا در جستجوی گورباچفی مسلمانند و در جواب این سؤال رسانه های غربی که آیا خاتمی به خلاف خواست رژیم خواهد توانست رفرمهای دموکراتیک را در ایران به کرسی بنشانند، باید گفت که خاتمی مسلمان افراط گراست، جزئی از نظام ولایت فقیه و مسئول و مجری تمام این جنایتهاست. کشمکش دسته بندیهای درونی رژیم جمهوری اسلامی، خاتمی، خامنه ای و بقیه سردمداران این رژیم با یک درک پراگماتیک اسلامی در حال کشتی بر سر پلورالیسم اسلامی و حقوق بشر اسلامی و قبضه قدرت حکومت اسلامی هستند. اسلام و رژیم جمهوری اسلامی در تئوری و عمل یک نه به حقوق بشر گفته اند و تنها راه دموکراتیزه کردن ایران سرنگونی نظام ولایت فقیه و تمام دسته بندیهای درونی آن است. □

نیمی از آسمانها

بقیه از صفحه ۱۱

زده اند. یک برنامه تلویزیونی به نام داجیا (حرفهای همه) در یک صحنه دانگاهی زنان و مردان را در مقابل هم قرار می دهد آنها در باره مسائلشان از جمله شوینیس مردانه، خیانت به یکدیگر، عادات پول خرج کردن و غیره با یکدیگر جدال می کنند. استقبال زیادی که از این برنامه شده نشان می دهد که این برنامه برای زنان

و مردان تنها جنبه تفننی نداشته است. زوجهای چینی هم اکنون حد و مرزهای روابط «زوج مدرن» را کشف می کنند. عده ای از زنان که نیمی از سهام یک کانال تلویزیونی را در دست دارند، پیشنهاد کرده اند که یک برنامه تلویزیونی به نام زنان در جهان با برنامه های آموزنده ایجاد گردد که برای آشنا کردن زنان با سیستمهای متفاوت مانند سیستم مهد کودک فرانسه و یا چیزی مانند امیلی لیست در ایالات متحده که بنیادی برای کمکهای مالی به زنان برای شرکت در انتخابات و کاندیداتوری در ادارات سیاسی است، باشد.

رساندن صدای خود

زمانی که دولت چین تأثیرات رفرمهای اقتصادی خود را در زندگی زنان تحلیل می کند بدون شک ترجیح می دهد که از موفقیتهای خود صحبت کند تا از نابرابریهایی که همچنان در جامعه موجود است. اما از طرفی دیگر فمینیستهای غربی از آساری از رشد نامتناسب تعداد زن و مرد، خشونتهای خانگی نسبت به زنان و ازدیاد خرید و فروش زنان در چین، ارائه می دهند و زنگ خطر را به صدا درمی آورند. برای ایمنی که بتوانیم ببینیم تا چه حد دولت چین برای دستیابی به برابریهای جنسی مایه گذاشته است باید نگاهی به پیشرفتی که زنان چینی برای ایجاد استراتژیهای پراگماتیکی جهت بهبود وضعیت زنان کرده اند، بیفکنیم. با این که انتقادات صریح و علنی از سیاستهای دولت تشویق نمی شود اما زنان توانسته اند با استفاده از همان راههایی که دولت پیش روی آنها قرار داده صدای خود را به گوش برسانند.

بنابر گزارش شورای ایالتی مهمترین مسأله مربوط به زنان که آنها را تحت فشار قرار داده موضوعات موقعیتهای قانونی آنها. به دست داشتن حق مساوی با مردان برای استخدام، شرکت در امور سیاسی، حق سازماندهی و تشکل و شرکت در فعالیتهای بین المللی زنان است.

هم اکنون مرزهای مباحثات مربوط به زنان توسط سازمانهای غیر دولتی که به رسمیت شناخته شده و تعداد رو به ازدیاد گروهها و انجمنهای زنان که به ثبت نرسیده اند گشوده گشته است. اینها موضوعات جدیدی را مطرح کرده اند که شامل زنانه گشتن فقر و حقوق بچه دار شدن است. این روشها که ضمناً احترام به قانون ملی را نیز تشویق می کند آنها را قادر کرده تا برای اجرای قوانین موجود بدون آن که تهدیدی در اورتودوکسی سیاسی باشند فعالیت کنند. بسیاری از فعالین چین معتقد هستند که در کنفرانس سال ۱۹۹۵ که در پکن و با شرکت سازمانهای دولتی و غیر دولتی صورت گرفت بدر برقراری برابری جنسی ریخته شده است. از آن زمان جنبشی که افراد را به فعالیت در این رشته تشویق کرده، آغاز گشته و زنانی از شهر و روستا مشتاق همکاری با یکدیگر جهت کمک رسانی به کسانی که هنوز از گشایش اقتصادی چین بهره ای نبرده اند، گشته اند.

این زنان با الهام گیری از تجربیات شخصی خود و در ارتباط با دیگر انجمنهای زنان سراسر جهان توانسته اند راهی را که می تواند جامعه مدنی مدرن چین را برای آینده بسازد، باز کنند.

گزارش

معرفی کتاب

تداوم

تداوم، گفتگویی است با مهدی سامع که در آن به مسائل زیر پرداخته شده است:

- از کجا می آیم
- تاریخچه سازمان
- نظری کلی بر انشعابهای درون سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
- سوسیالیسم - مرگ و تولدی دیگر
- پایه های سوسیالیسم در قرن بیستم و یک (مبانی منشور سازمان)
- زن فدایی
- مبارزه مسلحانه
- ما و شورا
- وحدت و جبهه وسیع
- سفر به آمریکای شمال
- تداوم
- قیمت کتاب معادل ۲۵ فرانک فرانسه. ۷ مارک آلمان و ۵ دلار آمریکا است.
- برای دریافت کتاب با ارسال قیمت آن با آدرسهای آلمان، هلند و آمریکا مکاتبه کنید.

سالگرد کشتار یهودیان

فریدون رضائی

در تاریخ ۹/دسامبر/۹۸ اکیسویی از طرف نیروهای چپ و رادیکال اتریشی به نام «میادا فراموش کنیم» در وین برگزار شد. موضوع این اکیسیون سالگرد کشتار یهودیان به دست فاشیسم بود که به Kristollancht معروف شده است. یهودیان در سالهای ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۲ از ایستگاه راه آهن به نام Aspangbahnhof که در حال حاضر فقط یک فضای سبز می باشد، به سمت کوره های آدم سوزی حمل می شدند. حزب کمونیست اتریش و احزاب چپ رادیکال همه ساله در این مکان یادبود سالهای کشتار سیاه یهودیان را با اکیسویی برگزار می کنند.

فعالان سازمان بنا به دعوت یکی از گروههای چپ اتریشی به این اکیسیون دعوت شده و در آنجا ضمن تبلیغ مواضع سازمان در برابر رژیم جمهوری اسلامی ایران، منشور سازمان را در بین احزاب و گروههای شرکت کننده توزیع کردند که مورد استقبال قرار گرفت.

گروههای شرکت کننده ضمن محکوم کردن فاشیسم خاطرنشان می کردند که باید مواظب بود که فاشیسم با چهره های دیگری در اقصی نقاط جهان می تواند ظهور کند. دو تن از کسانی که شاهد بردن پدر و مادرشان به سمت کوره های آدم سوزی بودند ضمن سخنرانی گریستند که موجب تأثر شرکت کنندگان این اکیسیون شد.

NABARD - E - KHALGH
Organ of the
Organization of Iranian People's Fedayee Guerrillas
Executive Editor: Zinat Mirhashemi
Published by :
NABARD CULTURAL ASSOCIATION
No : 163 22. December . 1998

NABARD B.P. 20 91350 Grigny Cedex / FRANCE ***	NABARD Postbus 593 6700 AN Wageningen HOLLAND ***
NABARD P.O Box 10400 London N7 7HX ENGLAND ***	NABARD Post fach 102001 50460 Kohn GERMANY ***
HOVIAT P.O Box . 1722 Chantilly, VA 20153-1722 U.S.A ***	NABARD Casella Postale 307 65100 Pescara ITALIA ***

E.Meil:
nabard@club-internet.fr
nabard@hotmail.com

صفحه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
در روی شبکه اینترنت
[http:// www.fadaian.org](http://www.fadaian.org)

ارس
در شبکه جهانی اینترنت

<http://members.tripod.com/~ARAZ/index-1.html>

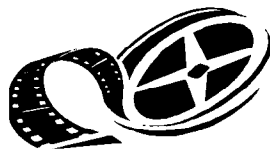
نبرد خلق را مطالعه کنید.
از اخبار ورزشی روز مطلع شوید.
گفتگو و تبادل نظر زنده با دیگران

پاسخ به نامه ها

- آقای حسین عبدالله پور از هلند. ۳۵ گلدن حق اشتراک نشریه دریافت شد.
- آقای مؤیری از هلند. ۵۰ گلدن کمک مالی به همراه حق اشتراک نشریه دریافت شد.
- آقای شهرام بجفی از هلند. ۴۰ گلدن کمک مالی و حق اشتراک نشریه دریافت شد.
- آقای حسن طالعی از هلند. ۵۰ گلدن کمک مالی و حق اشتراک نشریه دریافت شد.
- آقای سنجر از اتریش ۲۰ مارک کمک مالی شما دریافت شد.
- خانم مریم سبزواری نامه شما دریافت شد و آن را در اختیار دبیرخانه سازمان گذاشتیم. با شما تماس گرفته خواهد شد.
- آقای اکبر توانا از هلند نامه شما که جریان مسابقه در کمپ پناهندگان مندین را نوشته بودید. دریافت شد. برای شما و شرکت کنندگان در این مسابقه آرزوی موفقیت می کنیم.
- آقای عبدالرحیم یزدانپناه از استرالیا، کارت تبریک شما به مناسبت سال جدید میلادی دریافت شد. از توجه و محبت شما سپاسگزاریم. □

استرداد یک پناهنده به ایران

روز ۱۳ آذر انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی اعلام کرد یک پناهنده سیاسی که از ترکیه به ایران بازگردانیده شده، با خطر اعدام رو به روست. در بیانیه بی که در این زمینه در پاریس انتشار یافت، آمده است: آقای کریم تومی از اعضای فعال پیشین در حزب دموکرات کردستان ایران؛ سال گذشته خود را در ترکیه به کمیساریای عالی امور پناهندگان وابسته به سازمان ملل معرفی کرد و تابستان امسال به عنوان پناهنده سیاسی به رسمیت شناخته شد. ولی سه روز پس از آن توسط ارتش ترکیه به ایران تحویل داده شد. انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی اعلام نموده که رژیم جمهوری اسلامی علیه کریم تومی حکم اعدام صادر کرده و او در حال حاضر در زندان ارومیه نگهداری می شود. به گفته انجمن مزبور در انتظار مرگ است.



منتشر شد

سینمای آزاد شماره ۱۴

شماره ۱۴ سینمای آزاد به تاریخ آذر و دی ۱۳۷۷ به سردبیر بصیر نصیبی منتشر شد. در این شماره مباحثه مجله فیلم و سینما با بهرام بیضایی مجددا چاپ شده است. در این شماره پروانه بکاه فیلم «پانوی اردیبهشت» ساخته رخشان بنی اعتماد را نقد نموده و آن را «روایتی عوامفریبانه از زن در جمهوری اسلامی نامیده است.

نبرد خلق

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

مدیر مسئول: زینت میرهاشمی

چاپ: انجمن فرهنگی نبرد

نبرد خلق ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و بیان کننده نظرات این سازمان است. اما بدیهی است که از چاپ مقالات و مطالب فعالین سازمان و جنبش مقاومت و صاحب نظران و نیز ترجمه مطالبی که حجم نشریه اجازه می دهد و اطلاع از آن مفید است، خودداری نمی کند. مطالبی که با امضای افراد در نبرد خلق چاپ می شود، بیان کننده نظرات خود آنان است که ممکن است با نظرات سازمان منطبق. همسو یا اختلاف داشته باشد. سرمقاله نبرد خلق (با نام و یا بدون نام) بیان کننده نظر سازمان است.

برای تماس مستقیم با نبرد خلق و اشتراک آن، با آدرس زیر تماس بگیرید.

NABARD
B.P 20
91350 GRIGNY CEDEX / FRANCE

فرم اشتراک نبرد خلق

Name

Address

بهای اشتراک سالانه نبرد خلق

اروپا ۷۵ فرانک فرانسه
آمریکا و کانادا ۱۸ دلار آمریکا
تک شماره ۷ فرانک فرانسه

حساب بانکی سازمان

نام بانک: SOCIETE GENERAL
آدرس بانک: BOULOGNE - S - SEIN
FRANCE
کد گیشه: 003760
شماره حساب: 0050097851
نام صاحب حساب: Mme. Talat R.T

مجمع عمومی ملل متحد، بار دیگر رژیم ایران را محکوم نمود

روز ۱۸ آذر امسال، مجمع عمومی ملل متحد طی قطعنامه ای بار دیگر رژیم آخوندی را به خاطر «شکنجه و مجازاتهای بی رحمانه، غیر انسانی یا تحقیرآمیز مانند سنگسار و قطع عضو»، «اعدامها»، «تبعیض در قوانین و کارکردها علیه زنان»، «عدم برخورداری زنان از برابری کامل و حقوق بشر»، «تعطیل خودسرانه نشریات، آزار و اذیت نویسندگان و افراد مطبوعات»، «تبعیض علیه اقلیتهای مذهبی» و... محکوم نمود. این قطعنامه چهل و سومین قطعنامه در محکومیت رژیم ایران در ارگانهای مختلف ملل متحد است.

نمایندگان رژیم آخوندی تلاش بسیار کردند که از تصویب قطعنامه علیه رژیم جلوگیری کنند. آنان با مطرح کردن «تغییراتی» که گویا قرار است خاتمی در وضعیت حقوق بشر ایجاد کند، می کوشیدند تا تلاشهای فعالان مقاومت برای افشای رژیم را خنثی کنند. اما با تلاش پیگیر سرانجام در پنجاهمین سالگرد انتشار اعلامیه حقوق بشر، رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران یک بار دیگر به خاطر نقض حقوق بشر محکوم شد. خانم سعیده کیهانی عضو شورای ملی مقاومت که طی چند ماه گذشته در رابطه با صدور این قطعنامه و افشای سیاستهای رژیم فعالیت می کرده در این رابطه می گوید: «ما به طور مستند و مستدل، با اشاره به جنایتهایی که طی همین چند ماه انجام شده، ثابت می کردیم که وضعیت در ایران نه تنها بهتر نشده بلکه بدتر هم شده است. به ویژه که گزارش پرفسور کاپیتورن از وضعیت حقوق بشر در ایران خطاب به مجمع عمومی ناظر بر همین نکته بود. او در سخنرانی خود در کمیته سوم، تصریح کرد که از زمان تهیه گزارشش به مجمع عمومی در ماه سپتامبر اوضاع «به عقب رفته» است و به طور خاص به سرکوب اقلیتهای زنان، و تعطیلی همان روزنامه هایی که به اصطلاح در فضای باز ایجاد شده بودند، اشاره کرد. بسیاری از کسانی که هیات مقاومت با آنها برخورد و ملاقات داشت تیز ادعای می کردند که اوضاع به نسبت اوایل تابستان بسیار وخیم تر شده است.» (نشریه مجاهد شماره ۴۱۹ - ۲۴ آذر ۱۳۷۷).

به دنبال تصویب این قطعنامه سخنگوی وزارت خارجه رژیم صدور این قطعنامه را «خلاف واقعیهایی موجود در جامعه ایران» دانست.

اطلاعیه

ترور محمدجعفر پوینده را محکوم می کنیم

دارودسته جنایتکار خامنه ای، رفسنجانی، خاتمی، یک نویسنده و روشنفکر دیگر را به قتل رساندند. محمد جعفر پوینده، که همزمان با پیدا شدن جسد محمد مختاری ربوده شده بود، به وسیله مزدوران جنایتکار وزارت اطلاعات رژیم ایران به قتل رسید. روز گذشته خبرگزاریها خبر پیدا شدن جسد این نویسنده فعال ایرانی را مخابره کردند.

محمد جعفر پوینده، در سازماندهی و راه اندازی مجدد فعالیت کانون نویسندگان همراه با محمد مختاری و تعدادی دیگر از نویسندگان فعال بوده است، در ماههای اخیر بارها به دادستانی انقلاب تهران احضار شده و مورد بازجویی قرار گرفته شده بود.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ضمن محکوم نمودن قاطعانه قتل زنده یاد محمد جعفر پوینده، فقدان وی را به خانواده و دوستان وی تسلیت می گوید.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

۲۳ / آذر / ۱۳۷۷

۱۴ / دسامبر / ۱۹۹۸

اطلاعیه

جان محمد مختاری در خطر است

محمد مختاری یکی از امضاء کنندگان بیانیه «ما نویسنده ایم» و از روشنفکران فعال برای ایجاد کانون نویسندگان از روز پنجشنبه ۱۲ آذر (۳ دسامبر ۹۵) ناپدید شده است. تردیدی نیست که عامل ربودن محمد مختاری، مزدوران وزارت اطلاعات نظام ولایت فقیه می باشند و چه بسا که اکنون جسد شکنجه شده وی در پزشک قانونی قرار داده شده باشد تا این گونه وانمود شود که وی در یک ماجرای «نامشخص» کشته شده و یا «سکته» کرده است. وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی براساس تجربه ای که در ماجرای فرج سرکوهی پیدا کرده. اکنون عملیات سرکوبگرانه در رابطه با روشنفکران شناخته شده را به نحوی انجام می دهد که هیچ ردی از خود برجا نگذارد و بتواند به سادگی این افراد را به قتل برساند.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران وزارت اطلاعات رژیم حاکم بر ایران را مسئول این آدم ربایی می داند و این اقدام جنایتکارانه را قاطعانه محکوم می کند. ما از تمامی نهادهای بین المللی مدافع حقوق بشر خواستار آنیم که دولتهای غربی را برای تلاش در جهت نجات جان این نویسنده ایرانی تحت فشار قرار دهند. سازمان چریکهای فدایی خلق ایران معتقد است که بدون مبارزه و مرزبندی قاطع با نظام ولایت فقیه و تمامی دسته بندیها و باندهای درونی آن و منجمله جناح خاتمی، این گونه اقدامات جنایتکارانه هر روز بیش از روز دیگر ادامه خواهد یافت.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

۱۶ / آذر / ۱۳۷۷

۷ / دسامبر / ۱۹۹۸

اطلاعیه

ترور محمد مختاری را محکوم می کنیم

محمد مختاری که روز پنجشنبه ۱۲ آذر ربوده شده بود، به وسیله مزدوران جنایتکار وزارت اطلاعات رژیم ایران به قتل رسید. روز گذشته خبرگزاریها خبر پیدا شدن جسد این نویسنده فعال ایرانی را که شنیدیم شکنجه شده بود، مخابره کردند. امروز نیز خبرگزاری فرانسه اعلام نمود که محمد پوینده که از نویسندگان و روشنفکران فعال بوده، ربوده شده است.

این شیوه جدید وزارت اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی، به ویژه پس از آن که فرمانده جنایتکار سپاه پاسداران اعلام نمود که «زبانها را می برده» موجی از خشم و نفرت در افکار عمومی مردم ایران و جهان ایجاد کرده است. تردیدی نیست که محمد پوینده نیز مثل محمد مختاری توسط مزدوران وزارت اطلاعات به قتل خواهد رسید.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ضمن محکوم نمودن قاطعانه قتل زنده یاد محمد مختاری، فقدان وی را به خانواده و دوستان وی تسلیت می گوید.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

۱۹ آذر ۱۳۷۷

۱۰ دسامبر ۱۹۹۸

انجمن فرهنگی نسرود در آلمان و ایتالیا پیرامون ترورهای ماه گذشته اطلاعیه هایی صادر نموده اند.

شهادت فدایی دی ماه

در برابر تندر می ایستند خانه را روشن می کنند و می میرند



رفقا: فتح الله کریمی - خاطره جمال - مرتضی حاج شفیعی ها - حسین محمودیان - مرتضی احمدی - سیروس قصیری - محمد زین الدینی - یوسف زرکاری - فاطمه حسن پور اصیل - بهمن روحی آنگران - مسرور فرهنگ - حسن نوروزی - فاطمه (شمسی) نهانی - شاهرخ میثاقی (اولین شهید جنبش دانشجویی خارج کشور) - خدابخش شال به دست دژخیمان شاه و خمینی در مبارزه برای دموکراسی و سوسیالیسم از سال ۱۳۵۰ تاکنون به شهادت رسیدند.

پرسش و پاسخ و نمایش فیلم در پاسا (آلمان)

به دعوت انجمن فرهنگی نبرد - آلمان، مراسمی با شرکت دهها تن از هموطنان و شهروندان آلمانی در شهر پاسا برگزار گردید. ابتدا پیرامون فیلمها (سنگسار و رد پای ترور) و هدف از نمایش آنها توضیحاتی به حاضران داده شد و سپس فیلمها با ترجمه به زبان آلمانی به نمایش درآمد. گوشه ای از جنایات ضد بشری رژیم ملاحا که در فیلم مستند سنگسار به تصویر کشیده شده بود، حاضران را بسیار تحت تأثیر قرار داد. یک خانم باردار، اندکی پس از دیدن صحنه های این فیلم، سالن را ترک نموده و پس از اتمام آن به سالن بازگشت و تا پایان گردهم آیی در سالن حاضر بود. در بخش بعدی برنامه، سؤالاتی از جانب شرکت کنندگان طرح گردید که رفیق حسن ساکت به آنها پاسخ داد.

اطلاعیه

ترور مجید شریف را محکوم می کنیم

آقای مجید شریف پنهانده سیاسی سابق که با قبول شرایط وزارت اطلاعات رژیم آخوندی به ایران بازگشته بود، چند روز قبل ناپدید و امروز جسد او در پزشک قانونی تهران پیدا شد. تردیدی نیست که این جنایت توسط مزدوران جمهوری اسلامی انجام گرفته است.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ضمن محکوم نمودن این جنایت مزدوران ولایت فقیه، به همه ی کسانی که تبلیغ بازگشت پنهانندگان سیاسی به ایران را می کنند، هشدار می دهد که آنان نیز در این گونه جنایتها شریک می باشند.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

۴ / آذر / ۷۷

۲۶ / نوامبر / ۹۸